

بسم الله الرحمن الرحيم

## چکیده

بحث بدا یکی از اندیشه‌های ناب شیعی است که توسط ائمه معصومین علیهم السلام تعلیم شده ولی متأسفانه از طرف پیروان مدرسه خلفا مورد تجاهل قرار گرفته و همواره شیعه به واسطه این اندیشه مورد نقد و اعتراض آنها واقع شده است.

آنچه در این مقال می‌خوانید تبیین صحیح مسأله «بدا» در کتاب و سنت است که به‌طور طبیعی پس از آن انتقادات مخالفان که ناشی از فهم ناصحیح آن است برطرف می‌شود.

**کلیدواژه:** کلام، عقائد، بدا، قرآن، سنت

## مقدمه

الحمد لله والصلاة على رسول الله وآله آل الله.

به پیشنهاد برخی از اعزه، متجاوز از پنج سال است که دو روز در هر هفته مباحثی را پیرامون عقائد و کلام اسلامی خدمت دوستان خود عرضه می‌دارم. می‌دانیم براساس آیه شصت و چهارم سوره مائده، نفی قول به بدا از آیین یهود سرچشمه می‌گیرد: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ». تاکنون حقیر بحث بدا را در طی دروس خود سه بار بحث کرده‌ام؛ دو مرتبه در دو دوره درس خارج اصول و مرتبه دیگر در بحث عقائد. از آنجا که فهم آنچه در بحث‌های عقائد طرح شده برای عموم آسان‌تر بود، جهت تقریر و تقدیم اختیار گردید.

آنچه در این مقال می‌خوانید، تقریر چهار درس از دروس مذکور است که در بهار ۱۳۹۳ در موضوع

۱. استاد درس خارج فقه و اصول در حوزه علمیه اصفهان.

۲. پژوهشگر و مدرس حوزه علمیه و دانشگاه.

بدا طرح و مباحثه شد و نخست فایل صوتی آنها توسط سرکار خانم تهمینه نصرآزادانی دامت غفتها تایپ گردید؛ و سپس به قلم حجة الاسلام آقای دکتر حاج شیخ محمود نعمتی دامت برکاته تقریر و ویرایش گردید؛ از این رو از هر دو بزرگوار تشکر نموده و برایشان آرزوی موفقیت دارم و امیدوارم این اثر در نزد ارباب دانش مفید و مقبول واقع گردد.

عید قربان ۱۴۳۷

اصفهان - هادی نجفی

جلسه (۱)

۱۳۹۳/۲/۲۴

## أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

### بسم الله الرحمن الرحيم

بحمد الله از بحث جبر و اختیار خارج شدیم و امروز بحث دیگری را تحت عنوان بدا آغاز می‌کنیم. بدا یکی از عقیده‌های مختصّ شیعه امامیه است. اهل سنت در رابطه با موضوع بدا به ما ایراد می‌گیرند و می‌گویند: شیعیان یک چنین اعتقادی دارند؛ ولی به نظر می‌رسد که این مبحث را درست درک نکرده و بدان پی نبرده‌اند. اکنون ما برآنیم تا بدا را توضیح دهیم و داوری را به مخاطبان بسپاریم که آیا به آن ایرادی وارد است یا نه؟

### ضرورت بحث

در واقع تناقضی در روایات وجود دارد و آن این که در احادیث فرموده‌اند: «جفّ القلم»، قلم از ازل خشکیده است؛ قلم تقدیر، قلم سرنوشت، قلم قضا و قدر و قلم حکم الهی. جفّ القلم، بدین معنی که همه چیز معلوم و معین و مقدر می‌باشد و هیچ چیزی تغییر نمی‌کند. این از یک طرف که در روایات بدین مطلب برمی‌خوریم که همه حوادث و مقدرات معلوم است. از طرف دیگر نیز آیاتی داریم که خدا در آنها می‌فرماید: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ»<sup>۱</sup>. روایاتی در اختیار داریم که اگر کسی صدقه دهد، صله رحم و دعا کند، رزقش زیاد می‌شود، اجلس تأخیر می‌افتد و بلا از او دفع می‌شود. از آن طرف اگر کسی برخی اعمال زشت را انجام بدهد و برای نمونه قطع رحم کند و مرتکب بعضی از معاصی شود؛ عمرش کوتاه و روزی‌اش کم می‌شود. این یک تناقض است که از یک سو طبق «جفّ القلم» به آن برمی‌خوریم که همه چیز معلوم، نوشته شده و مکتوب است و قلم خشکیده، یعنی قلم تقدیر خشک شده و دیگر نمی‌نویسد و از

---

۱. سوره رعد، آیه ۳۹.

طرف دیگر می‌گوید: یک سلسله امور به اعمال و رفتار انسان‌ها بستگی دارد و کم و زیاد می‌شود. رزق و روزی و بلا و عمر و استجاب دعوات و... و از این طرف آیه قرآن هم به ما می‌گوید «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ»، آن چیزی را که بخواهد محو می‌کند و آنچه را بخواهد ثابت می‌گذارد. یعنی خدا آن چیزی را که در تقدیر ثابت و نوشته شده است خدا آن را محو و پاک می‌کند. بر این اساس صورت مسئله عوض می‌شود و پیرو آن، جواب هم به تَبَع تغییر می‌یابد و «وَيُثَبِّتُ» یعنی هرچه را بخواهد ثابت می‌گذارد. این تناقض را چگونه حل کنیم؟ آیا به مفاد «جَفَّ الْقَلَمُ» پایبند شویم یا به محو و اثبات؟

از طرفی قرآن از یهودی‌ها این چنین نقل می‌کند: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ<sup>۱</sup>». یهودی‌ها می‌گویند دست‌های خدا بسته و غل و زنجیر شده؛ یعنی اصلاً نمی‌تواند کاری کند. می‌پرسیم: خدا نمی‌تواند کاری کند یعنی چه؟ یعنی از تقدیر و سرنوشت اولیه و در آغاز آفرینش چیزی کم و زیاد نمی‌شود. آن چه خدا نوشته، دیگر خدا نه می‌تواند کاری کند و نه می‌تواند کم یا زیادش کند؛ چون دست خدا بسته است. از این رو یهودی‌های می‌گویند ما قوم بنی اسرائیل نژاد برتر و برگزیده و تافته جدا بافته هستیم. هر کار و هر غلطی هم که کنیم باز هم تافته جدا بافته‌ایم و نژاد برتریم؛ چون در تقدیر الهی این چنین نوشته و ثبت شده است.

قرآن کریم این عقیده را قبول ندارد و «يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ» را نمی‌پذیرد؛ بلکه در مقابلش می‌فرماید: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ<sup>۲</sup>». خدا هر آنچه را که بخواهد از لوح تقدیر محو می‌کند و هرچه را که بخواهد ثابت می‌گذارد. «وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» یعنی مطابق با این نظریه تقدیر قابل تغییر آنچنان که یهودی‌ها قائلند دست‌های خدا بسته؛ پس اگر ما گناه یا عبادت کنیم قوم برگزیده‌ایم. خدا که ما را انتخاب کرده نمی‌تواند دیگر از ما جدا شود؛ چون ما را، انتخاب کرده و ما برتریم، وجود ندارد. قرآن می‌گوید: نه! دست‌های خدا بسته نیست؛ بلکه دست‌های خدا باز است. «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ» هرچه را بخواهد در اثر اعمال و رفتار و کردار انسان‌ها از ام‌الکتاب، از لوح محفوظ، از لوح تقدیر و سرنوشت انسان پاک می‌کند و برمی‌دارد و هرچه را بخواهد باقی می‌گذارد؛ یعنی همه چیز قابل کم و زیاد شدن است.

یک آیه دیگر: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ<sup>۳</sup>» خداوند عَزَّوَجَلَّ هر روز در کاری است. «فِي شَأْنٍ» یعنی شغلی دارد و کاری؛ بدین معنی که تغییر و تحول واقع می‌شود؛ یعنی این که هر روز ممکن است تغییراتی احداث شود. یک شغل، خدا را از شغل دیگر باز نمی‌دارد. خدا که مانند من و شما نیست که نتواند دو سه کار با هم انجام دهد. خدا قدرت بی‌نهایت است و در آن واحد می‌تواند شغل‌ها و کارهای بی‌نهایتی را انجام دهد.

۱. سوره مائده، آیه ۶۴.

۲. سوره رعد، آیه ۳۹.

۳. سوره الرحمن، آیه ۲۹.

بنابراین، قرآن این تفکر یهودیت را نمی‌پذیرد. بدا در همین رابطه است؛ یعنی شما اگر حقیقت «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» را پذیرفتید، این می‌شود بدا. مثلاً حضرت صادق علیه السلام واقعه‌ای را از حضرت عیسی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «عیسی به جمعی گذشت که شادی می‌کردند. فرمود: اینها را چه شده؟ عرض شد: یا روح الله! امشب دختری را برای مردی برند و اینها شادند. فرمود: امروز شادند و فردا گریان. یکی از آنها گفت: چرا یا رسول الله؟ فرمود: چون عروس آنها امشب بمیرد. پیروانش گفتند: خدا و رسولش راستگویند و منافقان گفتند: فردا نزدیک است صبح که شد آمدند و او را زنده دیدند و چیزی رخ نداده بود. گفتند: یا روح الله! دختری که دیروز گفتمی می‌میرد، نمروده است! عیسی فرمود: خدا هرچه خواهد کند، ما را نزد او برید. در رفتن به یکدیگر پیشی گرفتند تا در را زدند. شوهرش بیرون آمد. عیسی به او گفت: از بانویت برای من اجازه بگیر. نزد او ردف و گفت: روح الله و کلمه الله با جمعی بر در خانه انتظار تو را دارند. چادر بر سر کرد و آمد. عیسی به او فرمود: دیشب چه کار خیری کردی؟ گفت: آنچه کردم پیش از آن هم می‌کردم، هر شب جمعه سائلی بر ما گذر می‌کرد و خوراک تا شب جمعه دیگر را به او می‌دادم. دیشب آمد و من به کار خود مشغول بودم و فامیلم شغل‌ها داشتند. فریاد کرد و کسی جوابش را نداد و باز فریاد کرد و جواب نشنید تا چند بار فریاد زد. من که آوازش را شنیدم، به وضع ناشناسی برخاستم و به اندازه معهود به او رساندم. عیسی فرمود: از مجلس خود به کنار رو و به ناگاه زیرجامه او یک افعی چون تنه خرما دید که دم خود را گاز گرفته بود. عیسی فرمود: بدان چه کردی خدا این بلا را از تو گردانید.»<sup>۱</sup> این معنی بدا است.

آن چیزی که مقدر بود عوض شد، این می‌شود بدا. در روایت دیگری وارد شده است که: فردی قرص نانی به دست گرفته بود و می‌رفت. در راه سگ گرسنه‌ای را دید و یک تکه نان را جلوی سگ گرسنه انداخت و بعد گرگ آمد و بچه‌اش را برد. او دنبال گرگ رفت و خدا به گرگ دستور داد که بچه را زمین بگذارد. بچه که از دهان گرگ گرفته شد، جواب آمد «لَقْمَةً بِلَقْمَةٍ»<sup>۲</sup> یک لقمه در راه ما دادی یک لقمه از ما گرفتی. قرار بود فرزندت لقمه گرگ شود؛ آن صدقه‌ای که آنجا دادی - ولو به حیوان - اینجا بچه‌ات نجات پیدا کرد. یعنی آن کار نیک از تو، صدقه حساب می‌شود. اینها می‌شود بدا. یعنی این طفلی که قرار بود در نوزادی طعمه گرگ شود با یک لقمه نان پدر یا مادرش که به حیوانی داد نجات پیدا کرد. اینها هم در روایات ما و هم در روایات اهل سنت هست؛ نه اینکه آنها نداشته باشند. برای مثال در کنز العمال<sup>۳</sup> و

۱. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، امالی، ص ۵۰۰، مجلس ۷۵، ح ۱۳.

۲. قضاعی، محمد بن سلامة، شرح فارسی شهاب الأخبار، ص ۳۱.

۳. المتقی الهندی، علاءالدین علی، کنز العمال، ج ۶، ص ۳۵۴.

جمع الجوامع<sup>۱</sup> و دیگر کتب اهل سنت آمده است.

اکنون سؤال این است که توجیه اینها چگونه ممکن است؟ تنها راهی که برای حل اینها وجود دارد مسئله بدا است. به عبارت دیگر هنوز من خودِ بدا را معنی نکرده‌ام و دارم ضرورت بحث را به شما می‌گویم. به عبارت دیگر اگر بخواهیم ضرورت این بحث را خدمت شما عرض کنیم هیچ راهی وجود ندارد مگر توجیه این روایات به همین روشی که به شما عرض کردم. شما بدا را بپذیرید بله و إلا اگر بدا پذیرفته نشود همه این مطالب دچار اشکال خواهد شد؛ پس این ضرورت بحث است، که لازم است آقایان به آن توجه کنند.

## بدا در لغت

بدا در لغت یعنی چه؟ اولاً بداء مثل سماء با مد، ممدود است.<sup>۲</sup> ثانیاً در لغت اسم مصدر است از ماده «بُدُو و بَدَاء» بر وزن «فَعَلَ، يَفْعُلُ» که در زبان عربی گفته می‌شود: «بَدَا، يَبْدُو، بُدُوًا» به معنی ظَهَرَ؛ و ظَهَرَ یعنی آشکار و ظاهر و روشن شد. اطلاق می‌شود بر رأیی که برای فردی ظاهر می‌شود؛ مثلاً کسی یک اندیشه خطایی داشته و حالا از آن اندیشه خطا برمی‌گردد، می‌گویند: «بدا له» یعنی ظَهَرَ. بدین معنی که خطای اندیشه سابق او ظاهر شد؛ لذا از آن اندیشه خطا برگشت.<sup>۳</sup> مثلاً فرض کنید یک کسی قائل به نظریه کسبی است که گفتیم. بعد، از این نظریه عدول می‌کند و برمی‌گردد. می‌آید نظریه امر بین امرین را می‌پذیرد، می‌گویند: «بدا له» یعنی نظریه امر بین امرین را اختیار کرد. اگر بخواهید در فعل استعمالش کنید باید با لام استعمال گردد. صاحب قاموس این گونه می‌گوید: بَدَا، طَلَبَ بَدءَ بَدُوًا بَدَاءً و بَدَاءَتًا و بَدُوًا یعنی چی؟ یعنی ظَهَرَ، آشکار و روشن شد. ابدیته یعنی أظهرته. ابداءش کردم یعنی آن را ظاهر کردم و نشانش دادم. «بداوة شیء» یعنی «أَوَّل ما يَبْدُو منه» و «بداوة شیء» یعنی آغاز هر چیزی. آغازی که ظاهر می‌شود به آن می‌گویند «بداوة شیء». فرض کنید گیاهی که تازه از زیر زمین جوانه کرده بیرون آمده، به این می‌گویند «بداوة شیء». به آغاز ظهور هر چیزی می‌گویند «بداوة شیء». «بادی رأی» یعنی «ظاهره». «بدا له فی الأمر بدوًا و بداءتًا» یعنی «نشأ له فیه رأی» یعنی یک رأی جدید برایش پیش آمد؛ قبلاً یک فکری داشت حالا فکرش عوض شد و فکر دیگری دارد. «وهو ذو بداوة» او آدمی است که سریع نظرش عوض می‌شود. می‌خواهد این کار را بکند بعد می‌گوید آن کار را، بعد نه سومی را، بعد نه چهارمی را. کسی که پیایی فکر و راهش عوض می‌شود، به

۱. جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، السیوطی، جمع الجوامع، ج ۱، ص ۴۷.

۲. میرداماد، محمدباقر، نبراس الضیاء و تسواء السواء فی شرح باب البداء و إثبات جدوی الدعاء، ص ۵۵؛ و صدرالدین شیرازی (ملا صدرا)، محمد بن ابراهیم، شرح اصول الکافی، ج ۴، ص ۹۶۴.

۳. الخوری الشرتونی، سعید، اقرب الموارد، ج ۱، ص ۱۵۲ و مصطفی، ابراهیم و دیگران، المعجم الوسیط، ص ۴۴ و ۴۵.

او می‌گویند «ذو بدآوة». این بنا بر آنچه صاحب قاموس معنی کرده است. مثلاً شما از سفر بازمی‌گردید، نزدیک شهر که رسیدید می‌گویید: «بدا لنا سور المدينة» یعنی دیوار شهر برای ما آشکار و ظاهر و روشن شد. یا مسئله‌ای است که نتوانستی حل کنی؛ از این رو می‌پرسی و در آن تأمل و دقت می‌کنی، شروح و حواشی را نگاه می‌کنی و مسئله حل می‌شود. مسئله که حل شد می‌گویی «بدا لنا وجه رأی». اکنون علت این رأی و وجهش برای ما آشکار و روشن شد. حالا مطلب را فهمیدیم. آیه شریفه را ملاحظه کنید: «بَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا»<sup>۱</sup> و «بَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا»<sup>۲</sup>. اینها دو تا آیه است. می‌گویند در روز قیامت آن کارهای زشتی که عمل کرده‌اند یا آن سیئات و زشتی‌هایی که کسب کرده‌اند، در روز قیامت برایشان ظاهر و آشکار و روشن می‌شود. بدا در این بیت عمر بن ابی ربیعہ مخزومی<sup>۳</sup> که ما آن را از أضواء البیان شنقیطی نقل می‌کنیم، به معنی ظَهَرَ به کار برده شده است:

بَدَالِي مِنْهَا مِعْصَمٌ يَوْمَ جَمْرَتٍ      وَكَفُّ خَضِيبٍ زُيْنَتِ بِنَانٍ<sup>۴</sup>

اجمالاً این شاعر می‌گوید: دست‌بند و کف دست و انگشتان آراسته و رنگین آن زن در روزی که داشت به جمرات سنگ می‌زد، برای من آشکار شد. در این آیه مشاهده می‌کنیم که بدا به معنی ظَهَرَ استعمال شده است.

بعضی زن‌های عرب مثل زنان هندی کف دست و انگشتانشان را نقاشی و زینت می‌کردند و تصویر می‌کشیدند. شاعر می‌گوید: از آن خانم برای ما این امور ظاهر و آشکار شد و اینها را از او دیدیم. یا در آیه قرآن می‌خوانیم: «وَبَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ»<sup>۵</sup> برای آنها از خدا آن چیزی که اینان حسابش نمی‌کردند روشن شد. آنچه را که حساب نمی‌کردند از جانب خدا برایشان روشن و ظاهر شد. اگر بخواهیم جامع اشتراکی برای موارد استعمال کلمه «بدا» در نظر بگیریم، آن جامع اشتراکی ظهور است؛ یعنی هر جا بدا به کار می‌رود به معنای ظهور است. حالا ظهور عمل باشد یا ظهور اعمال، ظهور فکر باشد و یا ظهور اندیشه؛ بالاخره هرچه که باشد به معنی ظهور است. بنابراین اگر در ظهور رأی به کار می‌رود اشکالی ندارد و درست است؛ اما باید قرینه‌ای باشد که مراد از آن در اینجا، رأی است و به همین گونه اگر در ظهور عمل و ظهور اعمال ما در روز قیامت به کار برود، به همین معنی است و نیز معنایی که

۱. سوره جاثیه، آیه ۳۳.

۲. سوره زمر، آیه ۴۸.

۳. یکی از شاعران عاطفی و عذری سده اول هجری (متوفای ۹۳ق) است. نک: عبدالجلیل، ج. م، تاریخ ادبیات عرب، ص ۸۲-۷۹.

۴. مخزومی، عمر بن ابی ربیعہ، ص ۵۵۶؛ و شنقیطی، محمدامین، أضواء البیان، ج ۴، ص ۱۴۶.

۵. سوره زمر، آیه ۴۸.

مشترک بین همه معانی است، آن معنا می شود ظهور. اگر بخواهید این فعل را به خدا نسبت بدهید باید با حرف جر باشد؛ مثل «بدا لله» یا مثل این آیه ای که خواندیم: «بَدَأَ لَهُمُ مِنَ اللَّهِ» که می بایست با حرف جر باشد تا بشود به خدا نسبت داد.

## معنای انتساب بدا به خداوند

«بدا لله کذا» یعنی چه؟ یعنی برای خدا ظاهر شد. آیا خدا تا حالا نمی دانست حالا فهمید؟! اینها که برای خدا معنی ندارد. اینها برای ما انسان ها که علممان ناقص است، معنی دارد. ما جاهلیم، سپس و یک مطلبی را می فهمیم و برایمان روشن می شود. جهل برای خدا که علم مطلق است، معنی ندارد؛ پس «بدا لله کذا» یعنی برای خدا این مطلب ظاهر شد. یعنی تا حالا خدا نعوذ بالله نمی دانست حالا از این به بعد فهمید. این که دیگر خدایی که باید علم مطلق باشد نیست. علم مطلق که نمی تواند این جور باشد. بنابراین معنای «بدا لله کذا» یعنی خدا به این مطلب که تا حالا در عالم وجود نبود، بروز و ظهور داد. ببینید یک وقت انسان نبود، خلقت انسان نبود و خدا آدم ابوالبشر را آفرید؛ اینکه خدا آدم را آفرید، می شود «بدا لله أن یخلق آدم» یعنی چه؟ یعنی تا حالا خدا آدم نیافریده بود، حالا خدا اراده کرد که خلقت آدم از او به بروز و ظهور برسد. برای خدا باید این گونه معنا کنید و اَلَّا اگر بخواهید معنا کنید خدا تا حالا نمی دانست و حالا فهمید، این با علم مطلق حق تعارض دارد. اهل سنت روی همین جهت به ما شیعیان ایراد می گیرند و می گویند شیعیان قائل به بدا هستند. بدا یعنی ظَهَرَ. «بدا لله» یعنی ظَهَرَ لله؛ یعنی برای خدا حالا آشکار شد. خدا تا حالا نمی دانست حالا فهمید. این باطل است و ما این را نمی گوئیم. ما نمی گوئیم خدا تا حالا نمی دانست و حالا فهمید و حالا ظاهر شد و برایش انکشاف پیدا کرد. اگر معنا این باشد، بی تردید مردود است و ما این را قبول نداریم. خدا علم مطلق است و علم مطلق نمی تواند مطلبی را [در برهه ای] نداند، [و در برهه ای] برایش ظاهر و آشکار شود. بنابراین «بدا لله کذا» یعنی در عالم وجود چیزی بروز پیدا کرد که قبل از آن موجود نبود و وجودش ارتباط تام دارد به ذات ذوالجلال.

ربطش به خدا چیست؟ ربطش به خدا این است که این به خوبی دلالت می کند بر قدرت تامه و کامله الهی و مشیت دائمه خداوند بر تغییر دادن حوادث؛ حادثی که مقتضیاتش موجود است. لکن خدا از یک حادثه ای که قرار است رخ بنماید، جلوگیری می کند و چیز دیگری به جایش واقع می شود. به جای حادثی که خدا از آنها جلوگیری می کند، حادثه دیگری واقع می شود و این قانون مثال های فراوانی دارد. شما چقدر مریض بدحال دارید که گمان می کردید ساعتی دیگر می میرد، ولی تا صبح حالش خوب می شود؛ اما پرستاری که بالای سر بیمار پرستاری می کرد، صبح می میرد! مردم منتظر مرگ او بودند، ولی پرستار مُرد؛ این می شود بدا. این می تواند یکی از این مثال ها باشد که او سالم بود و هیچ بیماری نداشت و مُرد؛ اما این یکی را که مردم منتظر مرگ او بودند نمرد. آن فرد سالم مُرد و بیمار خوب شد. حوادث در

عالم می‌تواند تغییر کند و عوض شود. همه چیز می‌تواند دگرگون شود و من نمونه مرگ انسان‌ها را برای شما مثال زدم.

سعدی در این باره چه زیبا فرموده است:

شخصی همه شب بر سر بیمار گریست  
چون روز آمد، بمُرد و بیمار بزیست<sup>۱</sup>

همچنین سعدی شیرین سخن چه زیبا و بجا این معنی را در حکایتی گنجانده است:

حکیمی پسر[ان] را پند همی داد که جانان پدر هنر آموزید که مُلک و دولت دنیا را اعتماد نشاید و سیم و زر در سفر به محلّ خطر است یا دزد به یک بار ببرد یا خواجه به تفاریق بخورد؛ اما هنر چشمه زاینده است و دولت پاینده و اگر هنرمند از دولت بیفتد غم نباشد که هنر در نفس خود دولت است، هر جا که رود قدر بیند و [بر] صدر نشیند و بی هنر لقمه چیند و سختی بیند.<sup>۲</sup>

سخت است پس از جاه، تحکم بردن	خو کرده بناز، جور مردم بردن
وقتی افتاد فتنه‌ای در شام	هرکس از گوشه‌ای فرا رفتند
روستازادگان دانشمند	به وزیر پادشاه رفتند
پسران وزیر ناقص عقل	به گدایی به روستا رفتند

بچه‌های جناب وزیر چون فکر می‌کردند همیشه پدرشان وزیر است. به دنبال کسب هنر نرفتند. پدر وزارت را از دست داد و پسران همه مال موروثی‌شان را خوردند و در روستاها به گدایی افتادند؛ اما روستازادگان دانشمند به وزارت پادشاه رسیدند.

شما مراجع فراوانی را دیده و شنیده‌اید که از روستا بودند ولی با زحمت و مجاهدت به مقامات علمی و عملی بالا و باورنشدنی دست یافتند. مرحوم آیه‌الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی مدیسه‌ای قدس سره یکی از همین قبیل کسانی است که در روستای مدیسه لنجان اصفهان به دنیا آمد و به مقامات علمی و عملی بالا و والایی نایل گردید. مدیسه امروز هم ده است و شاید امروز هزار نفر جمعیت نداشته باشد؛ اما مرحوم مدیسه‌ای از همین روستا بروز و ظهور کرد.

یک بچه دهاتی یتیم که مادرش باید کار کند و خرجش را بدهد تا برود به اصفهان و درس بخواند، می‌آید به اصفهان و در مدرسه میرزا حسین ساکن می‌شود و از اصفهان و مدرسه میرزا حسین سر از نجف اشرف در می‌آورد. نان نداشت بخورد و زن و بچه‌اش یک وقت گوشه مسجد سهله بودند و جایی نداشت که زن و بچه‌اش را ببرد و پولی که کرایه اتاقش را هم بپردازد، نداشت؛ اما به به ناگاه با مجاهدات، مرجع

۱. سعدی، مصلح‌الدین، گلستان، ص ۹۳.

۲. سعدی، مصلح‌الدین، گلستان، ص ۱۵۴.

اعلا و ردیف اول علمای شیعه شد.

او از مرحومین آیتین آقا ضیاء عراقی و شیخ محمدحسین نائینی و از مرحوم آیه‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی مؤسس حوزه علمیه قم در ایران، جلو افتاد و همه اینها را از لحاظ ریاست خانه‌نشین کرد. همه اینها درس می‌گفتند و او ریاستش را می‌کرد. یک بچه دهاتی! به نجف آمده بود و شاید کسی نگاهش هم نمی‌کرد؛ اما رسید به کجا. این را شما چه می‌گویید. یک بچه دهاتی بیاید و به اینجا برسد و از آن طرف آقازاده‌هایی که مجبور شدند بروند به گدایی. بنابراین، چنین نیست که خداوند با کسی یا طبقه‌ای یا افرادی عهد و پیمانی داشته باشد و قرار گذاشته باشد که اینها *إلی یوم القیامة* همیشه سوار باشند، نه! خیلی‌ها سوار شدند، اما به‌ناچار پیاده شدند. بنابراین آنهایی که سوارند زیاد باد تو *عَبَّ عَبَّ* نیندازند، قرار است قصه تغییر کند. گفته‌اند بالای سر در قصر کویت این عبارت نوشته شده است: «لو انَّ الملک یبقی لمن قبلک لم یصل إلیک وکذا لا یبقی لک کما لا یبقی لغيرک»<sup>۱</sup>، اگر این ملک برای غیر تو دوام داشت به تو نمی‌رسید. همین که به تو رسیده معلوم می‌شود که برای تو هم دوامی ندارد. اینها می‌شود بدا. یعنی خدا نگفته و مقرر نکرده که همیشه یکی وضعش خوب و صدرنشین و رئیس باشد و همیشه یکی مرئوس؛ دنیا در حال گردش است. خدا می‌گوید: مال را ما قرار دادیم: «*دَوْلَةٌ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ*»<sup>۲</sup>. «دولة» یعنی در گردش است و تداول دارد، تداول به معنی گردش است. دولت دنیا مثل توپ فوتبال دائم در حال گردش است؛ اغنیا، فقیر می‌گردند و فقرا، غنی می‌شوند و این یعنی بدا.

تمام اینها یا بسیاری از اینها با بدا حل می‌شود. اگر کسی اعتقاد دارد که سرنوشت بسته شده است و قلم خشک شده و همه چیز تمام شده است، بداند که این‌گونه نیست. دست خدا باز است و کم و زیاد و حذف و اضافه می‌کند. یک چیزهایی را پاک می‌کند و یک چیزهایی را می‌نویسد. به چه عنوان؟ با عملکرد ما. ما اگر عملکردمان صحیح باشد، می‌نویسد برو جلوتر؛ اما اگر عملکرد خطا باشد، می‌گوید این را پیاده‌اش کنید. یعنی مقدرات ما با عملکردمان رابطه‌ای معادله‌ای و دوسویه دارد؛ اگر عملکرد من صحیح باشد، خدا افزون بر امور مقلّر، چیزهایی برای من می‌گذارد، اما اگر عملکرد من خطا باشد نه تنها مقدرات مرا به من نمی‌دهد، بلکه کمش هم می‌کند. این می‌شود بدا؛ یعنی اعتقاد به اینکه خدا می‌تواند این‌گونه کار کند و دستش در تقدیرات امور باز است. بنابراین خدا با هیچ کس عقد اخوت نبسته است و هیچ کس عزیزدردانه خدا نیست. هرکه گام در راه مستقیم نهد، خداوند او را یاری می‌کند؛ از این رو خداوند فرموده است: «*إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ*»<sup>۳</sup>.

۱. ابن ابی فراس، ورام، مجموعه ورام، ج ۲، ص ۲۷۶.

۲. سوره حشر، آیه ۷.

۳. سوره محمد، آیه ۷.

اگر شما در راه مستقیم ادامه مسیر ندادید، یاد خدا نکردید، خدا هم دیگر یاری نمی‌کند. این می‌شود بدا. با این بیان، مسئله بدا اینها را حل می‌کند. خداوند نظام قدرتمندی را بر جهان هستی حاکم کرده است و همه آفریده‌ها حکایت از وجود قانون و نظام در عالم هستی دارد. آلبرت انیشتین می‌گوید: خدا در کارهایش طاس نمی‌ریزد و برای انجام دادن یا انجام ندادن کاری شیر و خط نمی‌کند. کارها و افعال خدا با اندیشه و فکر است و طاس ریختن و شیر و خط کردن جایگاهی ندارد. حالا که اندیشه و فکر پشت کار خدا است، خدا هستی را نظام‌مند آفریده است و هستی را براساس قوانین خودش اداره می‌کند. جهان هستی بنا بر گفته دانشمندان امروز سیستماتیک است؛ یعنی یک سیستم خاصی دارد. همین‌گونه که این کولر که برای شما کار می‌کند یک سامانه‌ای دارد، دوربینی که مقابل من است سامانه‌ای دارد، یخچال خانه شما یک سامانه‌ای دارد و طبق سامانه ویژه خودش، خاموش و روشن می‌شود و کار می‌کند، به همین نحو جهان هستی هم یک جهان سیستماتیک است یعنی قانون دارد؛ بدین معنی که خدا برای اداره‌اش شیر و خط نمی‌کند. و نعوذ بالله، صبح از خواب بلند نمی‌شود یک تصمیمی گرفته باشد بخواد اجرا کند و فردا بخواد از آن برگردد. همه چیز قانون‌مند است و مطابق قانون جلوه می‌رود. حالا که خدا مطابق قانون جلو می‌رود و نظام هستی قانون‌مند است، این سؤال را مطرح می‌کنم که: آیا خودِ خداوند در پیچ و خم‌های سیستمی که بر جهان حاکم کرده است گیر افتاده، یا فوق این سیستم‌ها و قوانین است.

اگر قائل شدید که خدا در قوانین خودش گیر افتاده است و نمی‌تواند خلاف این قوانین و سامانه قانون‌مند رفتار کند و دقیقاً مطابق این سیستمی که خود برنامه‌ریزی کرده است باید عمل کند؛ این می‌شود مصداق «جفّ القلم»؛ بدین معنی که مثل رایانه‌ها و ربات‌ها یک برنامه‌ای ریخته شده و این دستگاه‌ها همان برنامه داده شده را انجام می‌دهد و هیچ کار اضافه‌ای نمی‌تواند انجام دهد.

آیا قوانین خدا هم که بر این آفرینش حاکم کرده است مثل این رایانه‌ای است که شما در یک ربات یا درون هواپیما یا داخل ماشین کار می‌گذارید؟ که فقط از آن تبعیت می‌کند و به موقع اجرا می‌گذارد. طبق این عقیده حتی خودِ خدا هم میان قوانین نظام آفرینش و سیستمی که حاکم کرده به نحوی گرفتار آمده است که هیچ کاری هم نمی‌تواند بکند. این می‌شود اغلال و قفل شدن دست خدا که یهودی‌ها بر این عقیده بوده‌اند؛ از این رو خداوند از آنان نقل قول فرموده: «قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ»<sup>۱</sup>.

تقریر احتمال دوم این‌گونه است که اگر گفتید خدا فوق قوانین و سیستم خاصی است که خود بر جهان آفرینش مستولی کرده است، و چنانچه سامانه و چرخه این قانون از کار بیفتد، آن قدرت الهی و آن قانون و سیستم می‌تواند قانون خود از کار ببندازد؛ این می‌شود بدا.

آتش قرار است بسوزاند؛ اما وقتی به ابراهیم می‌رسد خدا می‌گوید: «يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ

---

۱. سوره مائده، آیه ۶۴.

إِبْرَاهِيمَ<sup>۱</sup> ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش. بنابراین مطابق با اراده خالق آتش، قانون طبیعی آتش توان سوزاندن ندارد؛ این می‌شود بدا.

وقتی که امام صادق علیه السلام به آن خراسانی گفتند داخل تنور شو؛ چون شعله‌های آتش را در تنور دید، چپ چپ به امام صادق علیه السلام نگاه کرد و گفت: می‌گویند برو توی تنور؛ مگر عقلم کم است بروم توی تنور. آن یکی از راه رسید، آقا گفتند: برو توی تنور، او هم رفت نشست توی تنور؛ بعد هم امام صادق علیه السلام آرام و بی‌دلهره به سخنان خود ادامه دادند و آن خراسانی دلش مثل سیر و سرکه می‌جوشید که این مُرد و کباب شد. هی نگاه می‌کرد و هی می‌خواست به آقا بگوید. آقا هم انگار نه انگار؛ آرام سخنانشان را گفتند؛ سپس او را صدا زدند: پاشو از تنور بیا بیرون. بیرون آمد. خراسانی نگاه کرد دید هیچ آسیبی ندیده است و حتی یک مو از بدن و یک تار از لباس‌هایش، نسوخته است؛<sup>۲</sup> این می‌شود خلاف آن طبیعت.

آب غرق می‌کند. این‌گونه نیست که کسی چوب به دریا بزند و آب روی هم بایستد و دریا خشک بشود و او بتواند رد بشود. این قانون دنیا است که اگر درون دریا بی‌وسیله بروی غرق می‌شوی. موسی عصایش را زد و دریا خشکید و رفت درون دریا. این بدین معنی است که خدا دریند قانونی که بر جهان هستی حاکم کرده است نیست و فوق این قوانین است. خدا فوق سیستمی است که بر جهان هستی استیلا بخشیده است؛ لذا اگر اراده کند آن سیستم از کار بیفتد، بلافاصله از کار می‌افتد و دیگر کار نمی‌کند؛ نه آتش می‌سوزاند و نه دریا غرق می‌کند.

خورشیدی که غروب کرده و از لحاظ علمی غیرممکن است برگردد، برمی‌گردد و ردّ شمس به وقوع می‌پیوندد. خورشید که غروب کرد می‌رود؛ سپس از طرف مشرق طلوع می‌کند و بنا نیست از طرف مغرب بالا بیاید؛ اما خورشید دو بار، برای امیرمؤمنان علی علیه السلام برگشت. اینها یعنی اینکه خدا فوق قوانینی است که بر عالم هستی حاکم کرده است. پروردگار در قوانین خودش در عالم هستی گیر نیفتاده است. ذات وی غیر از عالم هستی و ما و ربات است که یک برنامه رایانه‌ای در ربات تعبیه کنیم و ربات برنامه‌های داده شده را پیاده کند. خدا می‌تواند قوانین و نظام را تغییر بدهد. قانون طبیعت بر این استوار است که تکثیر نسل انسان و هر حیوانی از یک نرینه و یک مادینه حاصل شود؛ اما در ولادت عیسی مسیح علیه السلام نرینه‌ای در کار نیست و فقط یک انسان مؤنث به نام مریم است که عیسی علیه السلام را به دنیا می‌آورد و اما این خلاف قانون است. بر این اساس خدا در قانون گرفتار نشده است و می‌تواند این قانون را خودش تغییر بدهد. این آن چیزی است که مولوی در مثنوی هم می‌گوید:

---

۱. سوره انبیاء، آیه ۶۹.

۲. علامه مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۲۳ و ۱۲۴.

## از قضا سرکنگبین صفرا فزود<sup>۱</sup>

در طب قدیم اطبا بر این عقیده بودند که شربت سرکنگبین دافع است. مولوی می‌گوید: بیماری شربت سرکنگبین نوشید که صفرایش دفع شود، از قضا، نه‌تنها دفع نشد که افزایش یافت. در تربت امام حسین علیه السلام شفا قرار داده شده است. شیخ توسی در امالی قصه‌ای را در این رابطه نقل می‌کند:

أخبرنا ابن حشيش، عن محمد بن عبدالله، قال: حدّثنا عمر بن الحسين بن عليّ بن مالك القاضي الشيباني ببغداد، قال: حدّثنا المنذر بن محمد القابوسي، قال: حدّثنا الحسين بن محمد أبو عبدالله الأزديّ عن أبيه قال: صلّيت في جامع المدينة وإلى جانبي رجلان على أحدهما ثياب السفر، فقال أحدهما لصاحبه: يا فلان! أما علمت أنّ طين قبر الحسين عليه السلام شفاء من كلّ داء، وذلك أنّه كان بي وجع الجوف فتعالجت بكلّ دواء فلم أجد فيه عافية، وخفت على نفسي وأيست منها، وكانت عندنا امرأة من أهل الكوفة عجوز كبيرة، فدخلت عليّ وأنا في أشدّ ما بي من العلة، فقالت لي: يا سالم! ما أرى علّتك كلّ يوم إلاّ زائدة؟ فقلت لها: نعم، قالت: فهل لك أن أعالجك فتبرأ بإذن الله عزّوجلّ؟ فقلت لها: ما أنا إلى شيء أحوج منّي إلى هذا؛ فسقتني ماء في قدح، فسكتت عنّي العلة، وبرأت حتّى كأن لم تكن بي علة قطّ.

فلما كان بعد أشهر دخلت عليّ العجوز فقلت لها: بالله عليك يا سلمة! - وكان اسمها سلمة - بماذا داويتني؟ فقالت: بواحدة ممّا في هذه السبحة - من سبحة كانت في يدها - فقلت: وما هذه السبحة؟ فقالت: إنّها من طين قبر الحسين عليه السلام فقلت لها: يا رافضية! داويتني بطين قبر الحسين عليه السلام؟ فخرجت من عندي مغضبة ورجعت والله علّتي كأشدّ ما كانت وأنا أقاسي منها الجهد والبلاء، وقد والله خشيت على نفسي، ثمّ أذن المؤدّن فقاما يصلّيان وغابا عنّي.<sup>۲</sup>

حسین بن محمد ابو عبدالله ازدی از پدرش روایت می‌کند که: در مسجد جامع مدینه نماز می‌گزاردم و دوسوی من دو مرد بودند که یکی از آنان لباس سفر به تن داشت؛ پس یکی از آن دو به همراهش گفت: فلانی! آیا می‌دانی که خاک قبر حسین علیه السلام شفای هر بیماری است؟ و آن به این دلیل است که خود درد شکم داشتم و با هر دوايي که معالجه می‌کردم بهبودی نمی‌یافتم؛ پس بر خود هراسان شدم و از خود ناامید گشتم. نزد ما زنی پر سن و سال از اهل کوفه بود که بر من گذشت در حالی که من در شدیدترین حالت بیماری‌ام بودم؛ پس به من گفت: ای سالم! می‌بینم که بیماریت روز به روز فزونی می‌یابد؟ به او گفتم: بله. گفت: می‌خواهی که تو را مداوا کنم و به اذن خداوند بهبودی یابی؟ به او گفتم: من به هیچ چیز چون این

۱. زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۷۵، ب ۵۳.

۲. الطوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، امالی، ص ۳۱۹، مجلس الحادی عشر، ح ۹۵، رقم ۶۴۸.

امر نیازمند نمی‌باشم؛ پس مقداری آب از یک ظرف را به من نوشاند و بیماری‌ام برطرف شد و بهبودی یافتم که گویا هرگز بیمار نبوده‌ام. پس از چند ماه که پیرزن به سراغم آمد به او گفتم: ای سلمه - اسم آن زن سلمه بود - تو را به خدا سوگند می‌دهم چگونه مرا مداوا کردی؟ گفت: با یکی از دانه‌های این تسبیح - از تسبیحی که در دست داشت - گفتم: این تسبیح از چیست؟ گفت: این تسبیح از گل قبر حسین علیه السلام است. به او گفتم: ای پیرزن رافضی! مرا با گل قبر حسین مداوا کردی. پیرزن خشمگین از نزد من خارج شد. به خدا سوگند از آن لحظه بیماری‌ام به شدیدترین صورت خود بازگشت و من از آن روز بیماری‌ام را با تلاش و سختی معالجه می‌کنم. به خدا سوگند [از آن بیماری] بر خود هراسانم. آنگاه اذان‌گو اذان گفت و آن دو مرد برخاسته و نماز گزاردند و از مقابل چشمانم دور شدند.<sup>۲</sup>

### خلاصه بحث این جلسه

من در جلسه اول فقط بحث بدا را بدین تقریر طرح کردم که خداوند همه هستی را تحت قانون و نظام خاصی آفریده است؛ اما ذات ربوبیش می‌تواند در همه این قوانین و نظام تصرف کند و با اراده‌اش همه آنها را از کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین از کار بیندازد. این همان معنایی است که ملای رومی در تبیین آن سروده است:

از قضا سرکنگبین صفرا      روغن بادام خشکی

---

۱. رفض در لغت به معنی رها کردن و دور انداختن است و رافض به معنی مرد رها کننده و رافضة به معنی زن رهاکننده است و در اصطلاح به پیروان امیر مؤمنان علی علیه السلام رافضی گفته می‌شود؛ چون به زعم اهل تسنن، این گروه سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را رها کرده‌اند.

۲. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، ترجمه امالی شیخ توسی، ج ۱، ص ۷۰۹، مجلس الحادی عشر، ح ۹۵.

۳. زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۷۵، ب ۵۳.

## أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

## بسم الله الرحمن الرحيم

بحثمان پیرامون بدا بود و این مسأله را در جلسه پیش طرح کردیم و هم معنای لغوی این لفظ را به معنی ظهور، عرض کردیم. یکی از اعتراضاتی که عامه متوجه مذهب شیعه می‌کند، مبحث اعتقاد به بدا است. می‌گویند شما به بدا اعتقاد دارید و بدا را لغوی معنی می‌کنید و می‌گویید: «بدا لله» ای «ظهر لله». «ظهر لله» یعنی چیزی برای خدا ظاهر نبود و حالا ظاهر شد. به تعبیر دیگر، خدا نسبت به امری جاهل بود و نعوذ بالله حالا عالم شد. بنابراین می‌گویند شما شیعه با این‌گونه اعتقاد، جهل را به خدا نسبت می‌دهید. اینقدر این اعتراض شدید است که مثل خواجه توسی اعلی الله مقامه الشریف در کتاب «نقد المحصل» این مسأله را اصلاً انکار می‌کند و می‌گوید شیعه به بدا اعتقاد ندارد.<sup>۱</sup> روشن است که بازگشت انکار خواجه توسی به آن بدایی است که اهل تسنن می‌گویند؛ بدایی که موجب جهل الهی است. جناب خواجه می‌فرماید که شیعه چنین اعتقادی ندارد. حمل کلام خواجه بر این معنا، حمله به صحت کلام خواجه توسی است که شیعه چنین اعتقادی ندارد. در هر صورت بدا درست فهم نشده است؛ لذا پس از طرح بحث، برخی کلمات و سخنان بزرگان اصحاب شیعه امامیه را خدمت شما می‌خوانم تا اعتقاد به بدا نزد شیعه به‌طور صحیح روشن شود.

از رئیس المحدثین شیخ محمد بن علی بن بابویه معروف به شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱) آغاز می‌کنیم. در کتاب «التوحید» و «باب البداء» این روایت صحیح را از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل می‌کند که: «ما عُبدَ اللهُ بشيءٍ مثلِ البداءِ»<sup>۲</sup> خداوند به چیزی مانند بدا عبادت نشده است. این حدیث تأکید می‌کند که بدا بزرگ‌ترین عبادت الهی است.

در صحیح دیگری از امام صادق علیه السلام نقل می‌شود که: «ما عَظُمَ اللهُ عزَّوجلَّ بمثلِ البداءِ»<sup>۳</sup> خدا به

۱. طوسی، خواجه نصیرالدین محمد، تلخیص المحصل، ص ۴۲۱.

۲. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، توحید، ص ۳۳۱، ح ۱؛ کافی، ج ۱، ص ۳۵۶، ح ۱.

۳. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، توحید، ص ۳۳۳، ح ۲؛ کافی، ج ۱، ص ۳۵۷، ح ۲.

چیزی مانند بدا تعظیم نشده است. بنابراین صحیحه، بدا یکی از عوامل و نشانه‌های عظمت خداوند است. به دیگر سخن آنانی که قائل به بدا هستند، در واقع خدا را بزرگ شمرده‌اند.

## توضیح کلام شیخ صدوق در مورد بدا

گفته شیخ صدوق در مورد بدا چنین است:

«قال محمد بن علی مؤلف هذا الكتاب أعانه الله على طاعته: ليس البداء كما يظنه جهال الناس بأنه بداء ندامة تعالی الله عن ذلك، ولكن يجب علينا أن نقرّ الله عزّوجلّ بأنّ له البداء، معناه أنّ له أن يبدأ بشيء من خلقه فيخلقه قبل شيء ثمّ يعدم ذلك الشيء ويبدأ بخلق غيره، أو يأمر بأمر ثمّ ينهى عن مثله أو ينهى عن شيء ثمّ يأمر بمثل ما نهى عنه، وذلك مثل نسخ الشرائع وتحويل القبلة وعدّة المتوفّي عنها زوجها، ولا يأمر الله عباده بأمر في وقت ما إلّا وهو يعلم أنّ الصّلاح لهم في ذلك الوقت في أنّ يأمرهم بذلك، ويعلم أنّ في وقت آخر الصّلاح لهم في أنّ ينهاهم عن مثل ما أمرهم به، فإذا كان ذلك الوقت أمرهم بما يصلحهم، فمن قرّ الله عزّوجلّ بأنّ له أن يفعل ما يشاء ويعدم ما يشاء ويخلق مكانه ما يشاء، ويقدم ما يشاء ويؤخر ما يشاء، ويأمر بما شاء كيف شاء فقد قرّ بالبداء، وما عظم الله عزّوجلّ بشيء أفضل من الإقرار بأنّ له الخلق والأمر، والتّقديم، والتّأخير، وإثبات ما لم يكن ومحو ما قد كان، والبداء هو ردّ على اليهود لأنّهم قالوا: إنّ الله قد فرغ من الأمر فقلنا: إنّ الله كلّ يوم في شأن يحيى ويميت ويرزق ويفعل ما يشاء، والبداء ليس من ندامة، وإنّما هو ظهور أمر، يقول العرب: بدالى شخص في طريقى أى ظهر، قال الله عزّوجلّ: «وَبَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ»<sup>١</sup> أى ظهر لهم، ومتى ظهر لله تعالى ذكره من عبد صلة لرحمته زاد في عمره، ومتى ظهر له منه قطيعة لرحمته نقص من عمره، ومتى ظهر له من عبد إبان الزّنا نقص من رزقه وعمره، ومتى ظهر له منه التّعفّف عن الزّنا زاد في رزقه وعمره»<sup>٢</sup>.

پس از نقل کلام صدوق، بخش بخش کلام او را تکرار کرده و توضیح می‌دهیم. «قال محمد بن علی مؤلف هذا الكتاب أعانه الله على طاعته ليس البداء كما يظنه جهال الناس»: بدا آن چیزی نیست که مردم نادان گمان می‌کنند. «بأنه بداء ندامة تعالی الله عن ذلك» که خدا یک چیزی را نمی‌دانست و حالا فهمید؛ بنابراین از گذشته خود پشیمان شده ولی درصدد اصلاح برآمده است. که در آینده مطلب را عوض کند؛ این می‌شود بداء ندامت. می‌گوید: «تعالی الله عن ذلك» خدا از این قضیه پاک و منزّه است و این‌گونه بدایی در حق خداوند راه ندارد. بعد می‌فرماید: «لكن يجب علينا أن نقرّ الله عزّوجلّ بأنّ له البداء». واجب است که به سنت خداوندی بدا اقرار کنیم. معنای این گفته چیست؟ می‌فرماید: «معناه أنّ له أن يبدأ بشيء من خلقه» می‌گوید: معنای بدا

١. سوره زمر، آیه ٤٨.

٢. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، توحید، ص ٣٣٥.

این است که خدا از یک چیزی از خلق خودش آغاز می‌کند؛ بدین معنی که تا حالا خلق نمی‌کرد، اما اکنون آغاز به خلق آنها کرده است. «فیخلق قبل شیء» قبلاً این خلقت نبود، حالا این خلقت تحقق پیدا می‌کند.

«ثم یعدم ذلک الشیء ویبدأ بخلق غیره». سپس خداوند این خلق و آفریده را کنار می‌گذارد و آفرینش دیگری را آغاز می‌کند و می‌آفریند؛ یعنی دگرگونی و تغییر در خلق و آفریده‌ها پدید می‌آورد. خدا یک آفرینشی داشته، حالا از این به بعد آن آفرینش را عوض می‌کند و آفرینش دیگری را ارائه می‌دهد. این یک معنا.

معنای دیگر «أو یأمر بأمر ثم ینهی عن مثله أو ینهی عن شیء»؛ یا خدا امر به چیزی می‌کند و پس از مدتی از آن شیء نهی می‌کند، یا نهی از چیزی می‌کند «ثم یأمر بمثل ما نها عنه» پس از اینکه نهی از چیزی کرده بود، حالا به آن چیز امر می‌کند. این همان نسخ است که ما بدان قائل هستیم. یک حکمی، شرعی و واجب باشد و خدا این حکم شرعی را برمی‌دارد و از آن صرف نظر می‌کند، یا برای یک چیزی که حکم شرعی تحریمی نباشد، حکم تحریمی می‌آورد. سپس می‌گوید: «وذلك مثل نسخ الشرائع» یعنی و این، همانند نسخ شرایع است. ببینید بعضی گمان کردند که شیخ صدوق نسخ را جزء بدا می‌گیرد، نه؛ بلکه می‌گوید بدا مثل نسخ شریعت است.

اکنون تماثل این دو را توضیح خواهیم داد که بدا چگونه می‌تواند مثل نسخ شرایع شود. «وتحویل القبلة» چگونه قبله مسلمانان در برهه‌ای از زمان به سمت بیت‌المقدس بود و به ناگاه به سمت کعبه تغییر کرد. این چیست؟ این تغییر حکم است. برای چه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به هنگام ظهر در مسجد ذوالقبلتین و در یک نماز، دو رکعت به سمت بیت‌المقدس و دو رکعت به سمت کعبه آن هم با اختلاف تقریباً ۱۸۰ درجه خواندند؟ چون قبله در میان نماز عوض شد و دو رکعت بعدی را به سمت قبله جدید خواند.

در مسأله عدّه زن شوهر مرده به تعبیر فقهی «عدة المتوفی عنها زوجها»، حکم اولیه زن شوهر مرده در آغاز شریعت چیزی بود که بعد از آن، حکم نهایی مبنی بر استقرار عدّه چهار ماه و ده روز برای این قبیل زنان - دائم یا منقطع، صغیره یا کبیره، مدخول بها یا غیر مدخول بها، یائسه یا نایائسه - صادر شد. اگر زنی شوهرش بمیرد باید چهار ماه و ده روز عدّه وفات نگاهدارد. صدوق می‌فرماید: همان‌گونه که احکام دین تغییر کرده است با همان مصادیق مشخص و معین تغییر کرده است، همین دگرگونی را در عالم تکوین تسریّ بده و این همان بدا خواهد بود؛ پس بدا در عالم تکوین، همچون نسخ است در عالم تشریح.

ظاهراً بعضی از محققان این کلام شیخ صدوق را بدین‌گونه معنی کرده‌اند که: نسخ شرایع، مصداق و مثال بدا است. پس از این به صدوق اعتراض می‌کنند که این درست نیست و نسخ شریعت با بدا با هم ارتباطی ندارند. بدا مربوط به عالم تکوین و نسخ شریعت مرتبط با عالم اعتبار است. این اشکال را بر شیخ

صدوق می‌کنند.

در پاسخ اینان لازم است بگوییم که صدوق چنین چیزی نگفته است. عبارت صدوق به روشنی می‌گوید: بدا مثل نسخ شرایع و شریعت است.

«وهو يعلم أن الصّلاح لهم في ذلك الوقت في أن يأمرهم بذلك». می‌گوید آن موقع که خدا امر به خواندن نماز به سمت بیت‌المقدس فرمود، نماز خواندن به سمت بیت‌المقدس مصلحت داشت. اکنون مصلحت تمام شده و خداوند پایان عمده حکم را اعلام می‌کند و می‌گوید اکنون از این پس به سمت کعبه نماز بخوانید.

«فمن أقرّ الله عزّوجلّ»: هر کس اقرار کند که خدا حق دارد هر کاری را که بخواهد انجام دهد، بدین معنی است که نه تنها دست‌های خدا بسته و مغلول نیست، بلکه باز است؛ یعنی قدرت الهی همه چیز را شامل می‌شود و خدا می‌تواند هر آنچه را که بخواهد انجام دهد و «ويعدم ما يشاء»: یعنی و همو آنچه را که می‌خواهد، معدوم می‌کند. «ويخلق مكانه ما يشاء»: و به جای آنچه که معدوم کرده است، هر چه بخواهد، می‌آفریند. «ويقدم ما يشاء»: آن‌گاه یک چیزی را مقدم کند و جلو بیندازد. «ويؤخر ما يشاء»: و هر چه را که بخواهد به تأخیر بیندازد. «ويأمر بما شاء»: و به هر چه خواهد می‌تواند به هرگونه امر کند و به هر نحوی که خواست ذاتش تعلق یابد. این فرد تا «فقد أقرّ بالبداء» به بدا اقرار کرده است.

یعنی شما اگر اقرار کردید که خدا چیست؟ اگر اقرار کردید که خدا «فعال ما يشاء» است و دست‌هایش باز است و قدرت الهی همه چیز و همه جا را شامل می‌شود؛ می‌خواهد خلق می‌کند، می‌خواهد معدوم می‌کند، می‌خواهد یک خلقی را مقدم می‌کند و یکی را مؤخر می‌کند و جلو و عقب می‌کند و دستش برای هر کاری که بخواهد انجام بدهد، باز است، اینها همه می‌شود اقرار به بدا.

«وما عَظَّمَ اللهُ عزّوجلّ بشيء أفضل من الاقرار بأن له الخلق والأمر»: هرگز خداوند عزّوجلّ به چیزی برتر از اقرار به اینکه هم قدرت خلق دارد و هم امر از آن او است، بزرگداشت نشده است. «وتقديم وتأخير»: و اینکه خدا می‌تواند در خلق و در امر - عالم تکوین و عالم تشریح - تقديم و تأخیر بیندازد. «وإثبات ما لم يكن»: و هم می‌تواند چیزی را که در تقدیر و لوح محفوظ و قضا و قدر الهی نبوده است اثبات کند. «ومحو ما قد كان»: و یک چیزی قرار بوده است که باشد ولی خدا محو و پاکش می‌کند. «والبداء هو ردّ على اليهود لأنهم قالوا إن الله قد فرغ من الأمر»: بدا قول یهودی‌ها را ردّ می‌کند که می‌گفتند: خدا از امر فارغ شده و خلقت الهی تمام شده است، داستان خلقت خداوند بلا تشبیه بنا بر قول و عقیده یهودی‌ها مثل یک هواپیمایی است که خلبان، آن را به پرواز درآورده و می‌تواند تا مقصد روی درجه‌ای که می‌خواهد قفلش کند و هواپیما خودش به پرواز ادامه دهد و خلبان برود دنبال غذا خوردن و خوابیدن و از این قبیل کارها. یهودی‌ها می‌گویند داستان خلقت خداوند مثل آن خلبان است؛ خدا خلقت را روی همان برنامه‌ریزی از

پیش آماده شده قفل کرده است و امور جابه‌جا نمی‌شود، همانی که از اول خلقت مقدر شده است، به همان حیث تحقق خارجی پیدا خواهد کرد و خدا هم نمی‌تواند تغییری در آن ایجاد کند، لذا می‌گویند: ما یهودی‌ها قوم برگزیده خدا هستیم و ما را اختیار کرده است. با این گزینش، خدا نمی‌تواند کس یا قوم دیگری را انتخاب کند؛ زیرا این اختیار جابجا شدنی نیست.

یهود قائل است: ما هر فساد و گناهی و جنایتی مرتکب شویم، باز هم قوم برگزیده‌ایم چون دیگر آن اختیار الهی قابل جابه‌جایی نیست؛ از این رو صدوق می‌فرماید این بدا ردّ بر یهود است. بنابر عقیده یهودی‌ها که می‌گویند خدا از امر فارغ شده است، داستان خلقت و قضا و قدر و همه اموری که باید اتفاق بیفتد، همه از پیش نوشته شده است و بدین دلیل خدا نمی‌تواند آن را عوض کند.

ما در مقابل حرف یهودی‌ها می‌گوییم: خدا با کسی پیمانی نبسته است و می‌گوییم: «إن الله کل یوم فی شأن»: خدا هر روز در کاری است و هر روز می‌تواند یک چیزی را از مقدرات حذف کند و یک چیزی را اضافه کند و هم می‌تواند محو و اثبات داشته باشد. محو و اثبات الهی براساس اعمال من و شما است؛ اگر ما آدم‌های خوبی باشیم خداوند گزینش ما را ادامه خواهد داد و بالعکس اگر ما بندگان بدی شدیم، خدا با کسی عقد اخوت ندارد. اینها را می‌گذارد کنار؛ و قوم صالح دیگری را اختیار می‌کند. این جور نیست که خدا مجبور باشد با کسی یا قومی معامله کند، وقتی دید فاسد و خراب شدند، آنان را کنار می‌زند و قوم صالح دیگری را اختیار می‌کند، چرا؟ چون «إن الله کل یوم فی شأن». «کل یوم» به این معنی نیست که خداوند هر روز صبح به صبح برنامه را بررسی و اضافه و کم و محو و اثبات می‌کند؛ «کل یوم» یعنی «کل آن هو فی شأن»، یعنی هر آنچه خداوند بخواهد، می‌تواند ایجاد و احداث کند، یا چیزی را بردارد. «یحیی ویمیت»: اگر بخواهد زنده می‌کند و اگر اراده کند، می‌میراند.

در روایت وارد شده است که: مردم به اجل خودشان نمی‌میرند و کثیری از آنان قبل از رسیدن اجلشان از دنیا می‌روند، چرا؟ به دلیل معصیت‌ها و قطع رحم و اعمال ناشایستی که مرتکب شده‌اند؛ این دسته از مردم به اجل نهایی خود نمی‌رسند و از راه‌های دیگری جان خود را از دست می‌دهند. «ویرزق ویفعل ما یشاء»: خدا روزی می‌دهد. آیا روزی یک کسی قرار است همیشه کم باشد؟ نه. پس این همه عوامل زیادتی روزی در روایات چیست؟ «ما یزید فی الرزق»: روزی کسی فراخ است، آیا قرار است به همین فراخی باشد؟ نه. ممکن است روزی‌اش تنگ شود. «ما ینقص من الرزق»: آن عواملی که موجب نقص و کاستی روزی می‌شود، زیاد است. روایاتی در این باره داریم؛ کتاب «موسوعه أحادیث اهل بیت علیهم السلام» اثر بنده را ملاحظه کنید، ذیل عنوان رزق، روایت‌هایی نقل کرده‌ام و در آن جا آنچه را که موجب زیادتی و نقص و کاستی رزق می‌شود بیان کرده‌ام.<sup>۱</sup>

۱. نک: نجفی، هادی، موسوعه أحادیث اهل البیت علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۹۲-۱۸۶.

«ويفعل ما يشاء»: خدا هر کاری بخواهد انجام می‌دهد. «والبداء ليس من ندامة»: دوباره همان چیزی را که در ابتدا گفت، تکرار می‌کند، مبنی بر این که بدا، بدای ندامت و پشیمانی نیست؛ بدین معنی که خدا یک چیزی را نمی‌داند، اکنون دانست و پشیمان شد. این‌گونه نیست که بگویند من چرا این کار را نکردم؛ پاکش کند. «وإنما هو ظهور أمر»: بلکه یک امری بر بندگان خدا مخفی بود و خداوند آن امر پنهان بر بندگان را آشکار و ظاهر فرمود.

«تقول العرب: بدا لي شخص في طريقي» صدوق می‌گوید: عرب می‌گوید در راه که می‌رفتم یک کسی برای من ظاهر شد. بدا یعنی «ظَهَرَ»، یعنی یک دفعه در راه به کسی برخورد کردم و او در راهم ظاهر شد. صدوق به آیه قرآن تمسک می‌جوید که خداوند فرموده است: «وَبَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ»<sup>۱</sup> برای اینان آن چیزی که تا قبل از این حسابش نمی‌کردند آشکار شد. «بَدَأَ لَهُمْ» یعنی «ظَهَرَ لَهُمْ». شیخ صدوق آیه را این‌گونه معنی می‌کند: «ومتى ظهر لله تعالى ذكره» وقتی که برای خدا از یک بنده‌ای صله رحم ظاهر شد و خدا دید این بنده صله رحم می‌کند، عمرش را بلند می‌کند و هرگاه از وی قطع رحم آشکار و ظاهر شد، عمرش را کوتاه می‌کند؛ پس اگر صله رحم ظاهر شد، خدا عمرش را بلند می‌کند و اگر قطع رحم ظاهر شد، عمرش را کوتاه می‌کند و چنانچه از بنده‌ای زنا ظاهر شد، خدا روزی و عمرش را کم می‌کند؛ ولی اگر تعفف و پاکدامنی از وی ظاهر شد و سر زد، خدا روزی و عمرش را افزون می‌سازد. با این مطالب، ترجمه و شرح عبارت فرمایش صدوق بیان گردید.

مخالفان ما که بدا را نمی‌پذیرد، چگونه می‌خواهند و می‌توانند اینها را معنی کنند؟! افزایش و کاستی روزی و عمر یعنی چه؟ اگر روزی و حیات هر کسی مقلد است، این ازدیاد و نقصان چه معنی دارد؟ چگونه کم و زیاد می‌شود؟ این کم و زیاد شدن یعنی چه؟ در پاسخ می‌گوییم: یعنی بدا. بدین تعبیر که سرنوشت ما نسبت به کردار ما تغییر می‌کند. برای تأیید مطالب پیشین که در بحث قضا و قدر برای شما بیان شد، باید بگوییم که قضای مکتوب در سرنوشت انسان‌ها وجود ندارد و بستگی به عملکرد ما دارد؛ اگر من اعمالم درست باشد، خدا برای من یک قضا و سرنوشتی دارد؛ اگر خدای نکرده اعمالم فاسد و نادرست باشد، سرنوشت دیگری برای من رقم می‌خورد. این جور نیست که خدا از همان ابتدا سرنوشت من را نوشته است و هیچ تغییری در آن روی نخواهد داد و اصولاً هیچ راهی بر تعویض سرنوشت وجود ندارد. قانون حق این‌گونه نیست؛ من هر کاری بکنم همان تعیین‌کننده است؛ لذا اگر خطا مرتکب شدم، کار عوض می‌شود و اگر خودت را اصلاح کردی باز هم اوضاع تو عوض می‌شود. بنابراین، بدا یعنی باز بودن دست خدا و توانایی بر ایجاد تحول و تغییر و دگرگونی در امور هستی و انسان.

---

۱. سوره زمر، آیه ۴۷.

## توضیح کلام شیخ طوسی در مورد بدا

در این مقطع، از تبیین گفته صدوق فارغ شده و به نقل یک عبارت و مستند از شیخ الطائفه، محمد بن حسن توسی (متوفای ۴۶۰هـ) می‌پردازیم. شیخ در کتاب «عدة الأصول» می‌فرماید: «وَأَمَّا الْبَدَاءُ فَحَقِيقَتُهُ فِي اللَّغَةِ هُوَ «الظُّهُورُ» وَلِذَلِكَ يُقَالُ: «بَدَا لَنَا سَوْرُ الْمَدِينَةِ»، وَ «بَدَا لَنَا وَجْهَ الرَّأْيِ»، وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا»<sup>۱</sup> وَ «وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا»<sup>۲</sup> وَيُرَادُ بِذَلِكَ كُلُّهُ: «ظَهَرَ». وَقَدْ يُسْتَعْمَلُ ذَلِكَ فِي الْعِلْمِ بِالشَّيْءِ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ حَاصِلًا، وَكَذَلِكَ فِي الظَّنِّ. فَأَمَّا إِذَا أُضِيفَتْ هَذِهِ اللَّفْظَةُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَمَنْهُ مَا يَجُوزُ إِطْلَاقَهُ عَلَيْهِ، وَمِنْهُ مَا لَا يَجُوزُ: فَأَمَّا مَا يَجُوزُ مِنْ ذَلِكَ، فَهُوَ مَا أَفَادَ النَّسْخَ بَعِينَهُ، وَيَكُونُ إِطْلَاقُ ذَلِكَ عَلَيْهِ عَلَى ضَرْبٍ مِنَ التَّوَسُّعِ، وَعَلَى هَذَا الْوَجْهِ يُحْمَلُ جَمِيعُ مَا وَرَدَ عَنِ الصَّادِقِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِنَ الْأَخْبَارِ الْمُتَضَمِّنَةِ لِإِضَافَةِ الْبَدَاءِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، دُونَ مَا لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ، مِنْ حُصُولِ الْعِلْمِ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ، وَيَكُونُ وَجْهَ إِطْلَاقِ ذَلِكَ فِيهِ تَعَالَى وَالتَّشْبِيهِ هُوَ أَنَّهُ إِذَا كَانَ مَا يَدُلُّ عَلَى النَّسْخِ يَظْهَرُ بِهِ لِلْمُكَلِّفِينَ مَا لَمْ يَكُنْ ظَاهِرًا لَهُمْ، وَيَحْصُلُ لَهُمُ الْعِلْمُ بِهِ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ حَاصِلًا لَهُمْ، أُطْلِقَ عَلَى ذَلِكَ لَفْظَ الْبَدَاءِ»<sup>۳</sup>.

پس از نقل کلام شیخ، سخن او را توضیح می‌دهیم: «وَأَمَّا الْبَدَاءُ فَحَقِيقَتُهُ فِي اللَّغَةِ هُوَ الظُّهُورُ»: حقیقت و ماهیت بدا، ظهور است. شیخ برای وضوح این معنی دست به ذکر چند مثال می‌زند و می‌گوید: «وَلِذَلِكَ يُقَالُ بَدَا سَوْرُ الْمَدِينَةِ»: از این رو مردمی که از بیرون شهر، در حال ورود به شهر هستند، به محض مشاهده دیوارهای آن می‌گویند: دیوارهای شهر برای ما ظاهر شد، یا می‌گویند: «بَدَا لَنَا وَجْهُ رَأْيٍ»، یعنی نمی‌دانستیم فلانی چرا این سخن را گفت؛ اما اکنون پس از بیست سال فهمیدیم که چرا آن موقع این سخن را گفت. «بَدَا لَنَا وَجْهَ رَأْيٍ»، یعنی علت این سخن برای ما ظاهر شد.

بدا در قرآن هم به معنای ظهور بکار رفته: «وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا»؛<sup>۴</sup> برای اینان [حقیقت] کارهای زشتی که انجام داده‌اند، در روز قیامت ظاهر و پدیدار شد. یا «وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا»<sup>۵</sup>. و [نتیجه] گناهایی که مرتکب شده‌اند، ظاهر می‌شود. «ویراد به ذلك كله ظهر»؛ یعنی در هر دو آیه «بدا لهم»؛ یعنی ظهر لهم. گاهی وقت‌ها می‌فرماید: «وَلَقَدْ يُسْتَعْمَلُ مِنْ ذَلِكَ فِي الْعِلْمِ بِشَيْءٍ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ حَاصِلًا»: گاهی کلمه بدا در موردی که شما به چیزی عالم بشوید، استعمال می‌شود؛ اما در صورتی که قبلاً نمی‌دانستی؛ به این معنی که

۱. سوره جاثیه، آیه ۳۳.

۲. سوره زمر، آیه ۴۸.

۳. الطوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، عدة الأصول، ج ۲، ص ۴۹۵.

۴. سوره جاثیه، آیه ۳۳.

۵. سوره زمر، آیه ۴۸.

در برهه‌ای نمی‌دانستی و در برهه‌ای عالم شدی. «و کذلک فی ظن»: همچنین بدا در مورد گمان کاربرد دارد. شما یک گمان و حدسی داشتی و این گمان و حدس تغییر می‌کند؛ این هم مصداق بدا است. تا این جا معنای لغوی بدا به قلم و بیان شیخ توسی بیان شد.

پرسش این است که وقتی ما می‌گوییم «بدا لله» یعنی چه؟ می‌فرماید: «فأما إذا اضیفت هذه اللفظة إلى الله تعالى فمنهم ما یجوز إطلاقه علیه ومنهم ما لا یجوز»: وقتی کلمه «بدا» به خدا نسبت داده می‌شود، دو بدا تصور می‌شود؛ یکی آنکه آن را به خدا نسبت بدهیم و دیگری بدائی که انتسابش به خدا نادرست است؛ یعنی اگر بدا را به معنای دوم فرض کنی، جایز و صحیح نیست. «فأما ما یجوز»: چه چیزی را می‌شود به خدا نسبت داد؟ «فهو ما أفاد نسخ بعینه»: آنچه را که می‌توان به خدا نسبت داد، همان معنای نسخ است؛ یعنی نسخ شرایع که می‌شود به خدا نسبت داد. «ویکون إطلاق ذلك علی ضرب من التوسع»: و اطلاق این بر خدا، به‌گونه‌ای از توسعه در کلام جایز است.

شیخ در توضیح این وجه می‌فرماید: «وعلی هذا الوجه یحمل جمیع ما ورد عن الصادقین علیهما السلام من الأخبار المتضمنة لإضافة البداء إلى الله تعالى»: در هر روایتی از امامان معصوم علیهم السلام که به لفظ بدا برخوردیم، باید آن را به همین معنی صحیح حمل کنید و آن معنا، معنای نسخ است. «دون ما یجوز علیه»: و حق نداری بر آن چیزی که اطلاقش بر خدا جایز نیست، حمل کنی. چه چیزی بر خدا جایز نیست اطلاق کنی؟ «من حصول العلم بعد أن لم یکن»: حمل این معنی که خدا این مطلب را نمی‌دانست و اکنون به آن رسید و دانست، بر خداوند جایز نیست و این اطلاق نادرست است. چرا؟ چون لازمه این عقیده انتساب جهل به خدا است و جهل در ذات باری راه ندارد؛ چه خدا علم مطلق است. پس این را نمی‌شود به خدا نسبت داد. من و شما می‌توانیم خیلی چیزها را ندانیم، و یک روز و روزگاری بفهمیم و بدانیم؛ اما خدا این‌گونه نیست. پس این را نمی‌شود به خدا نسبت داد که بگویی خدا در زمان و لحظه و دوره‌ای نمی‌دانست، اما اکنون فهمید و متوجه شد.

شیخ می‌فرماید: بنابراین، نمی‌توان روایات را بر این معنی [فاسد] حمل کرد. «ویکون وجه إطلاق ذلك فیه تعالی والتشبیه هو أنه إذا کان ما یدل علی النسخ یظهر به للمکلفین ما لم یکن ظاهراً لهم»: می‌گوید آن معنای صحیح را بخواهی بر خدا اطلاق و تشبیه کنی بدین‌گونه است که مثل قصه نسخ خدا بدین نحو است که چیزی را که برای مکلف ظاهر نبوده است، اکنون ظاهر می‌کند. «ویحصل لهم العلم به»: بنابراین اکنون که خدا ظاهر و پدیدارش کرد، علم به این مطلب برای مکلفان حاصل می‌شود. «أن لم یکن حاصللاً لهم»: علمی که تا

قبل از این نداشتند. و «أطلق على ذلك لفظ البداء»<sup>۱</sup>، و لفظ بدا بر این معنی اطلاق می‌شود.

اگر کسی بخواهد یک مطلبی را به مذهبی نسبت بدهد، باید در کتاب و کلمات بزرگان آن مذهب جست و جو کند و از آثار و کلمات بزرگان آن مذهب مطالب و حقایق را بگیرد، نه از دشمنان آن مذهب اخذ کند و بگوید اینان چنین عقیده‌ای دارند. این اعتقاد بدا است که بیان کردیم. شیخ صدوق هم در کتاب الاعتقادات درباره بدا کلامی دارد که متعرض ذکر آن نمی‌شوم. سید مرتضی در اثر خود، ذریعه، درباره بدا مطلبی دارد که از ذکر آن نیز صرف نظر می‌کنم و کلام را با قرائت عبارت مفخره تشیع، جناب سید محمدباقر میرداماد، به پایان می‌رسانم.

## بدا در کلام میرداماد

وجه تسمیه میرداماد از این جهت است که پدرش داماد محقق کرکی بوده است و از این رو به پدرش میرداماد اطلاق می‌شده است و پس از پدر، این لقب به فرزندش، سید محمدباقر انتقال یافت. آنچه مشهور است این که میرداماد یک فرزند دختر داشته است و برخی ادعا کرده‌اند که فرزند ذکور هم داشته است؛ اما قول مشهور، همان یک فرزند اناث است. میرداماد از بزرگان سده یازدهم هجری و از معاصران شیخ بهایی است. وفات شیخ در سال یک هزار و سی واقع شده و میرداماد پس از وفات شیخ بهایی زنده بوده و یک چند سالی پس از وفات او، شیخ الاسلام شد و در سال هزار و چهل قالب تهی کرد. میرداماد رساله‌ای در مسئله بدا به نام «نبراس الضیاء فی مسئله البداء» دارد. این رساله الآن دست من نیست؛ اما عبارت او را از جناب آخوند ملا صدرا نقل می‌کنم. میرداماد استاد ملا صدرا است و صدر المتألهین کلام استاد را پیرامون بدا در شرح اصول کافی به نقل از نبراس الضیاء روایت می‌کند: «أما بحسب الاصطلاح»، معلوم می‌شود معنای لغوی بدا را پیش از این توضیح داده است، لذا اکنون در بیان معنای اصطلاحی می‌گوید: «فالبداء منزلته فی التکوین، منزلة النسخ فی التشريع»<sup>۲</sup>. اگر همین مطلب را بفهمید، بدا را متوجه شده‌اید. می‌گوید: منزلت بدا در عالم تکوین، چون منزلت نسخ در عالم تشریع و شریعت است؛ لذا دیدید من عبارت صدوق را چه جور معنا کردم؛ برای همین غرض که این مطلب با عبارت شیخ صدوق منطبق شود. می‌گوید: نسخ در شریعت بدین معنی است که احکام بسیاری در شرایع گذشته و هم کتب آسمانی پیشین، همچون تورات، انجیل، زبور داود و صحف ابراهیم با بعثت پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله وسلم و نزول قرآن، نسخ شد، به همین نحو احکامی در خود شریعت ما وجود داشت که آنها هم نسخ شدند. می‌فرماید بدا در

۱. نک: جرجانی، سید شریف علی بن محمد، التعریفات، ص ۱۹؛ علوی، سید احمد، تقویم الإیمان و شرحه الکشف الحقائق، ص ۶۸-۶۶.

۲. صدرالدین شیرازی (ملا صدرا)، محمد بن ابراهیم، شرح اصول کافی، ج ۴، ص ۹۶۹ و ۹۷۰؛ میرداماد، محمدباقر، نبراس الضیاء و تسواء السواء فی شرح باب البداء و اثبات جدوی الدعاء، ص ۵۵.

عالم تکوین و خلقت، مثل نسخ در شریعت است. برای مثال در ابتدای شریعت اسلام، نزدیکی کردن مردان با همسرانشان در شب ماه رمضان حرام بود، اما بعد از مدتی از سوی خدا آیه‌ای مبنی بر آگاهی خداوند از خیانت مسلمانان به خودشان و اقدام به مجامعت در شب ماه رمضان نازل شد. در آن آیه خداوند به مسلمانان خبر داد: برخی از شما نسبت به این حکم خیانت می‌کنید - «تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ»<sup>۱</sup> - . از این رو خداوند، آن حکم را پس از نزول آیه یاد شده، برداشت. خلیفه ثانی یکی از کسانی بود که به این خیانت اقرار کرد و گفت: ما از اول هم به این گوش نمی‌کردیم. این واقعه یک مصداق از نسخ در شریعت است. اگر این نوع نسخ در عالم تکوین و خلقت، وارد شود، بدا حاصل می‌گردد.

خدا یک تقدیری برای کسی نوشته و با این وجود که همه فکر می‌کنند این تقدیر تا پایان کار ثابت است؛ ناگاه این تقدیر عوض می‌شود. فلان فرد در سلامت کامل است و راست راه می‌رود، یک وقت به یک آقای، به یک کسی، به یک شیخی، به یک عالمی جسارت می‌کند؛ چه می‌شود؟! فراوان آقایانی به من گفتند که مثلاً یک وقت یک کسی به ما حرفی زد، اما ما بدی او را نمی‌خواستیم؛ ولی بعد از شش ماه تابوتش را بلند کردند، یا زمین گیر شد، یا مثلاً بیمار شد. اینها آثار چیست؟ اینها آثار وضعی اعمال است. اما اگر این جسارت را نکرده بود، شاید این اتفاق برایش نمی‌افتاد. استخفاف مشایخ، کوچک شمردن بزرگان و اهانت به آنان، جوان‌مرگی می‌آورد. اگر این اهانت و بی‌ادبی را مرتکب نمی‌شد، ممکن بود عمر درازی داشته باشد؛ اما با این کار تقدیر تغییر یافت و بدا بر آن عمر طولانی حاکم شد. بر این اساس جایگاه بدا در عالم تکوین مثل جایگاه نسخ، در عالم تشریح است.

میرداماد در ادامه می‌فرماید: «أما الأمر في التشریح»: نسخ در امر تشریح و در احکام تکلیفی است. «فهو في الأمر تکوینی»: همین مطلب را در امور تکوینی و خلقت و مقدرات الهیه سریان بده. «والمکونات زمانیه»: و در آن تقدیراتی که بنا است در زمان اتفاق بیفتد؛ این اسمش می‌شود بدا. «ففسخ کأنه بداء تشریحی»: نسخ چیست؟ نسخ بداء تشریحی است. مردم یک مطلبی را فکر می‌کنند تا ابد پایدار است؛ اما خدا اعلام می‌کند نه، وقت آن تمام شد. در داستان صدقه دادن و نجوا کردن با پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم، این آیه نازل شد که اگر می‌خواهید با پیغمبر نجوا کنید، باید صدقه بدهید، آنگاه نجوا کنید.<sup>۲</sup> با صدور این حکم هیچ کس برای نجوا نیامد فقط ده روز امیرمؤمنان علیه السلام این حکم را اجرا کرد؛ هر روز صدقه می‌دادند و در خلوت با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نجوا می‌کردند. بعد از ده روز، حکم نسخ شد.

میرداماد می‌فرماید: گویا نسخ بداء تشریحی است. «والبداء کأنه نسخ تکوینی»: و بدا نسخ تکوینی

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۷.

۲. سوره مجادله، آیه ۱۲: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرگاه با پیامبر [خدا] گفتگوی محرمانه دارید، پیش از آن، صدقه‌ای تقدیم کنید، این [کار] برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است و اگر چیزی نیافتید بدانید که خدا آمرزنده مهربان است.

است. من قرار بود نود سال عمر کنم؛ اما با ارتکاب گناه و نافرمانی از خدا و استخفاف پیرمرد یا عالم دینی، عمرم کوتاه می‌شود و نود سال به سی و پنج سال تقلیل می‌یابد. این می‌شود نسخ تکوینی و بدا. آن وقت خیلی عجیب است عامه العمیاء که نسخ را در تشریح قبول دارند، وقتی در تکوین به بدا می‌رسند، منکر آن می‌شوند. خب چه فرقی می‌کند؟! اگر مستحیل است، در تشریح هم مستحیل است و اگر در تشریح ممکن است، پس در تکوینش هم ممکن است. چه فرقی بین تکوین و تشریح است؟ این‌ها هر دو یک مطلب است. بدا همان نسخ است، نسخ همان بدا است. جایگاه بدا فقط عالم تکوین است و جایگاه نسخ عالم تشریح است. چگونه نسخ در شریعت را قبول دارند، اما بدا را در عالم تکوین انکار می‌کنند؟! این جای تعجب است. اکنون به کلام میرداماد توجه کنید: «ولا بداء فی القضاء ولا بالنسبة الی جناب القدوس الحق» می‌گوید: نسبت به ذات باری تعالی چیزی مخفی نیست که ظاهر شود «والمفارقات المحضه من ملائکته القدسیة ولا فی متن الدهر الذی هو ظرف الحصول القار». جناب میر در پایان می‌فرماید: «هذا علی مذاق الحق ومشرّب التحقیق»<sup>۱</sup> تقریر این معنا از بدا، بنابر مذاق حق و مشرب تحقیق و پژوهش است. این عباراتی که بیان کردیم، بخشی از فرمایش‌های میرداماد بود که تتمه آن را می‌توانید در جای خود ملاحظه بفرمایید. و صلی الله علی محمد وآله.

---

۱. نک: میرداماد، محمدباقر، نبراس الضیاء وتساء السواء فی شرح باب البداء وإثبات جدوی الدعاء، ص ۵۶؛ و العلوی، احمد بن زین‌العابدین، شرح کتاب القیسات، ص ۳۱۹.

جلسه (۳)

۱۳۹۳/۲/۳۱

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث ما در مورد بدا بود و آن را خدمت شما معنا کردیم. کلمات بزرگان مثل جناب صدوق و شیخ توسی و فرمایش جناب میرداماد را هم در مورد آن برای شما خواندیم. تا اینجا معلوم شد اعتقاد به بدا یعنی اعتقاد به اینکه قدرت الهی بر تمام عالم سلطه دارد و خدا فعّالِ ما یشاء است؛ هر کاری که بخواهد در عالم خلق انجام دهد، خودش انجام می‌دهد، حتی اموری که تقدیر شده است. خداوند قادر است حتّی مقدرات را تغییر بدهد و به چیز دیگر تبدیل کند. گفتیم جناب میرداماد فرمود و درست هم فرمود که بدا در عالم تکوین، همانند نسخ در عالم تشریح است؛ چه جور در عالم تشریح نسخ می‌شود؛ در شریعت مقدسه هم احکامی بوده است که نسخ شده، یا ادیان گذشته به دین پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله وسلم و هم کتب آسمانی گذشته به کتاب پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله وسلم، قرآن کریم، نسخ شده است. بنابراین، نسخ در شریعت است و بدا در عالم تکوین؛ یعنی خداوند در عالم تکوین و مقدرات و تقدیر امور، چیزی را مقدر کرده است؛ سپس آن را از لوح تقدیر محو می‌کند و آنچه که تقدیر شده است واقع نمی‌شود و امر دیگری اتفاق می‌افتد. بنابراین، طبق حرف یهود که می‌گویند: «يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ»، دست‌های خدا و امور بسته شده است، و تغییر و تحولی در این امور روی نمی‌دهد؛ درست نیست. خدا هرچه را که بخواهد برمی‌دارد و محو می‌فرماید و هرچه را که بخواهد اثبات می‌نماید.

### وقایعی که می‌تواند محل بدا واقع شود

اکنون باید این مسأله را بررسی کنیم که بدا در چه جاهایی رخ می‌دهد و در چه چیزهایی از عالم تکوین و امور خارجیه امکان وقوع دارد. در پاسخ باید بگوییم: بدا در یک قسم از امور تکوینیه و خارجیه که خدا به پیامبر یا به ولیّ یا به ملائکه خودش خبر از وقوع قطعی آن می‌دهد. باید گفت بدا در این امور

واقع نمی‌شود و این قبیل امور حتماً واقع می‌شود. چرا؟ به این دلیل که خدا و پیامبران و فرشتگان و اولیایش را دروغگو نمی‌کند. اگر خدا وعده وقوع امری را بدهد ولی آن امر در خارج اتفاق نیفتد، خدا خودش را تکذیب کرده است. در این صورت جای اعتراض برای مردم محفوظ است که بگویند: چه شد که وعده خداوند واقع نشد؟! بنابراین، آنچه را که خداوند وعده قطعی وقوعش را داده و به پیامبران و فرشتگان و اولیاء ابلاغ کرده و خبر داده است، از زیر چتر بدا و دایره آن خارج است و متعلق بدا واقع نخواهد شد. از این چنین امور، به لوح محفوظ تعبیر شده است. لوح محفوظ یعنی آن لوحی که از آن مراقبت می‌شود؛ یعنی هیچ دستی در لوح محفوظ برده نمی‌شود. تعبیر دیگر قرآن از این لوح، «أُمُّ الْكِتَابِ» است. «أُمُّ الْكِتَابِ» یعنی آن نوشته و آن کتاب اصلی که هیچ تغییری در آن اتفاق نمی‌افتد. به تأویلات قرآنی در برخی آیات قرآن توجه کنید: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ \* فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ»<sup>۱</sup>، در آیه‌ای دیگر این چنین فرموده است: «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ»<sup>۲</sup> در أمّ الکتاب قرار دارد. در سوره رعد می‌فرماید: «وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»<sup>۳</sup>. بنابراین بدا در یک قسم از امور راهی ندارد. اگر بخواهیم مثالی برای این قسم از امور یاد کنیم، ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را مطرح می‌کنیم. فرزندی از فرزندان و نسل فاطمه سلام الله علیها. و علی علیه السلام و نهمین فرزندزاده امام حسین علیه السلام ظاهر خواهد شد و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد، ظهور او موضوعی قطعی است و بدون هیچ تردید، بدایی به آن تعلق نمی‌گیرد. او قطعاً، جزماً و یقیناً خواهد آمد و در ظهورش تغییری هم روی نمی‌دهد؛ پس، ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و آمدن موعود امری مقطوع و مجزومی است که بدایی در آن واقع نخواهد شد.

قسم دوم اموری است که خدا وقوع آنها را به پیغمبر خود، یا به ملائکه و اوصیای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خبر داده است. این امور در خارج اتفاق می‌افتد، اما نه به نحو جزمی و قطعی و صد در صد. رخداد این امور منوط به خواست الهی است؛ اگر خدا بخواهد واقع خواهد شد و اگر نخواهد واقع نمی‌شود. بدا مربوط به این قسم است. اینها امور خارجی و امور تکوینی است که خدا از وقوعش به نحو جزم و قطع، خبر داده است. این نوع مخبرات مثل خبر ظهور مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف نیست. اینها به شرط اراده خدا واقع می‌شود. شرط اراده الهی و تعلق اراده الهی یعنی چه؟ در پاسخ لازم است اذعان کنیم که برخی از علائم ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قطعی نیست. نشانه‌های غیرقطعی ظهور، آن دسته از علائمی هستند که به شرط تعلق اراده خداوندی واقع می‌شوند و در صورت عدم اراده حق اتفاق نخواهند افتاد. صرف نظر از این قسم نشانه‌ها، علائم ظهور قطعی هم در آخرالزمان، در متون روایی ذکر شده‌اند. بدا

۱. سوره بروج، آیه‌های ۲۱ و ۲۲.

۲. سوره زخرف، آیه ۴.

۳. سوره رعد، آیه ۳۹.

در این گونه نشانه‌ها نمی‌تواند راه یابد؛ چون باید وقوع پیدا کنند. بنابراین علائم ظهور به دو قسم حتمی و غیرحتمی تقسیم شده است، نشانه‌های غیرقطعی در صورت تعلق اراده خداوند صورت وقوع می‌پذیرند و بدا متوجه آنها می‌گردد. در مورد امور قطعی، بدا نمی‌تواند تسلط داشته باشد. در این قسم از امور خارجیه‌ای که خداوند آنها را معلق بر مشیت خودش فرموده، می‌تواند اراده وقوع کند؛ اینها محدوده بدا است.

## لوح محفوظ و لوح محو و اثبات

در قرآن کریم از دو لوح یاد می‌شود: ۱- از اول به لوح محفوظ تعبیر شده است. آن محو و اثبات همیشه بر سر جای خود است و چیزی در آن تغییر نمی‌کند.

۲- یک لوح دیگر داریم لوح محو و اثبات است. خدا می‌تواند در این لوح برخی از مقدرات را محو کند و به جای آن چیز دیگری را ثبت کند. این لوح محو و اثبات است. بدا در موارد لوح محو و اثبات جاری است و آن مواردی را شامل می‌شود است که خدا از آنها خبر داده و بر مشیت خودش معلق کرده است. بنابراین اگر مشیت و اراده‌اش تعلق گرفت واقع می‌شود.

خداوند در آیه شریف «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» می‌فرماید: آنچه را که خدا بخواهد محو می‌کند و آنچه را که بخواهد باقی می‌گذارد. این می‌شود لوح محو و اثبات.

خدا یک لوح دیگر هم دارد و آن لوح محفوظ است. اینجا از آن تعبیر به امّ الكتاب کرده است. امّ الكتاب آن لوح محفوظ و آن موارد قطعی و جزمی است که قابل تغییر نیست؛ اما لوح محو و اثبات قابل تغییر است که قابل حذف و اضافه و تغییرپذیر است. این است جایگاه بدا که روشن گردید در همه جا رخ نمی‌دهد. بدا در اموری جریان می‌یابد که معلق به مشیت الهی و خدا از وقوعش به شرط خواست خود خبر داده است؛ که اگر اراده کند محقق می‌شود و گرنه واقع نمی‌شود.

## بدا در روایات

روایات ما این دو قسم امور را تأیید می‌کند. امامان در روایات می‌گویند: وقایعی که خداوند قاطعانه از آنها خبر داده، واقع شدنی و بدان‌پذیر است. این همان لوح محفوظ و امّ الكتاب است. قسمی دیگر از امور در روایات به شرط خواست خداوند ذکر شده‌اند؛ این گونه امور بدان‌پذیر و قابل کم و زیاد شدن است. این همان لوح محو و اثبات است. این جا به برخی از این احادیث اشاره خواهیم کرد:

- صحیحہ فُضَیل بن یسار<sup>۱</sup>. سند این حدیث صحیح است. این روایت به سند صحیح در محاسن برقی هم روایت شده و عیاشی هم به نحو ارسال آن را نقل کرده است. نخست متن حدیث را نقل می‌کنیم؛

۱. نک: کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۱۴۷، ح ۶؛ و کافی (دارالحدیث)، ج ۱، ص ۳۵۹، ح ۷؛ عیاشی، محمد بن مسعود،

تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۷، ح ۶۷؛ و برقی، احمد بن محمد، المحاسن، ج ۱، ص ۳۷۸، ح ۲۳۵.

سپس آن را توضیح می‌دهیم:

محمد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان، عن حمّاد بن عیسی، عن ربیع بن عبد الله، عن الفضیل بن یسار، قال: سمعت أبا جعفر علیه السلام یقول: العلم علّمان: فعلم عند الله مخزونٌ لم یطلع علیه أحدٌ من خلقه؛ وعلم علّمه ملائکته ورسله، فمما علّمه ملائکته ورسله فإنّه سیکون؛ لا یکذب نفسه ولا ملائکته ولا رسله؛ وعلم عنده مخزون، یقدّم منه ما یشاء، ویؤخر منه ما یشاء، ویثبت ما یشاء.<sup>۱</sup>

علم دو نوع است: یکی علمی که اصلاً نزد خدا است و مخزون، که آن را در اختیار کسی قرار نمی‌دهد. بدین جهت که این علم نزد خدا ذخیره شده، مخزون خوانده شده است. این علم فقط در اختیار خدا است و در اختیار کسی، حتی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هم قرار داده نشده است؛ مثل علم به زمان روز قیامت که از همگان پنهان داشته است. در قرآن می‌فرماید: می‌پرسند قیامت کی برپا می‌شود؟<sup>۲</sup> به بیان خداوند، علم وقوع قیامت مخصوص ذات او است و کسی از آن خبر ندارد. این علم از علوم مخزون عند الله است. علم به زمان ظهور امام زمان هم، از این نوع است. این قسم از علوم، بداپذیر است.

قسم دوم علوم در لسان امام باقر علیه السلام، دانش‌هایی است که خدا بر فرشتگان خود و رسولانش تعلیم فرموده است؛ و فرشتگان و پیامبران خدا از آنها اطلاع دارند. می‌فرماید: «فما علّمه ملائکته ورسله فإنّه سیکون»: یعنی آنچه را که خدا به فرشته و پیامبرانش یاد داده است، واقع شدنی است و قطعاً ظاهر می‌شود و بدایی در آن نیست، چرا؟ چون «لا یکذب نفسه ولا ملائکته ولا رسله»: چون خدا خودش و فرشتگان و پیغمبرش را تکذیب نمی‌کند.

امام علیه السلام در برشمردن قسم سوم علوم می‌فرماید: علمی در نزد خدا مخزون و ذخیره است که هر اندازه از آن را به خواست خودش تقدیم و هر قسم را که بخواهد مؤخر و هرچه را بخواهد اثبات می‌کند. در این قسم، بدا حاصل شدنی و صورت‌پذیر است.

آنچه از این روایت دریافت می‌شود این است که ما به علم در اقسام اولین خود، دسترسی نداریم که بدانیم آیا بدا در آن صورت گرفته است یا نه؟ بدا در این نوع راه دارد. قسم دوم علمی است که خدا به پیامبر و ملائکه و اوصیای خود عطا فرموده که واقع شدنی هستند؛ زیرا در صورت عدم وقوع در عالم خارج، کذب و دروغ‌گویی خدا و تکذیب فرشتگان و رسولان خدا پیش می‌آید و حالی که خدا، ذات خود و پیامبران و ملائکه را تکذیب نمی‌کند. این صورت از علوم، بدا نمی‌پذیرد.

در قسم سوم علوم باید قائل شویم که بدا حاصل می‌شود.

کلینی در همین باب، و در حدیث هشتم، حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند. این

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۳۶۰، ح ۷.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

حدیث دو سند دارد و هر دو موثق است. متن حدیث چنین است:

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَثْمَانَ، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَوَهَيْبِ بْنِ حَفْصٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَلَّمَنِي: عِلْمَ مَكْنُونٍ مَخْزُونٍ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ، مِنْ ذَلِكَ يَكُونُ الْبِدَاءُ وَعِلْمَ مَلَائِكَتِهِ وَرِسْلَهُ وَأَنْبِيََاءِهِ، فَنَحْنُ نَعْلَمُهُ»<sup>۱</sup>.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: خدا دو علم دارد، یکی علم مکنون و مخزون که آن را فقط خودش می‌داند. بدا در این قسم اتفاق می‌افتد. اشکال وارد نکنید که در صحیحه فضیل علم سه قسم شد و در این موثق به دو قسم منقسم شد؛ زیرا در آن حدیث امام علیه السلام علم را به سه قسم، منقسم کرد و در این موثق به دو قسم از آن صحیحه اشاره می‌کند و اشکالی هم ندارد. به هر حال امام صادق علیه السلام در این بیان می‌فرماید: خدا دو نوع علم دارد، یکی علم مکنون مخزون که فقط ذاتش به آن آگاه است و بدا مربوط به همین قسم است و خودش بدان عالم است و لزومی ندارد که دیگران را از آن آگاه سازد، دو دیگر علمی است که خداوند به فرشتگان و رسولان و پیامبران خود تعلیم فرموده، که آگاهی ما بدان، ویژگی این قسم است و البته بدا در این قسم راه ندارد. این ترجمه و توضیح مختصری بود از حدیث هشتم کافی به بیان حضرت صادق علیه السلام.

سومین روایت را از عیاشی به نقل از فُضَيْل - ذیل آیه سی و نهم سوره رعد - از امام باقر علیه السلام نقل می‌کنیم:

عَنْ الْفُضَيْلِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «مِنَ الْأُمُورِ أُمُورٌ مَحْتُمَةٌ كَائِنَةٌ لَا مُحَالَاةَ وَمِنَ الْأُمُورِ أُمُورٌ مَوْقُوفَةٌ عِنْدَ اللَّهِ يَقْدَمُ فِيهَا مَا يَشَاءُ وَيَمْحُو مَا يَشَاءُ وَيَثْبِتُ مِنْهَا مَا يَشَاءُ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَى ذَلِكَ أَحَدًا - يَعْنِي الْمَوْقُوفَةَ - فَأَمَّا مَا جَاءَتْ بِهِ الرَّسُلُ فَهِيَ كَائِنَةٌ لَا يَكْذِبُ نَفْسَهُ وَلَا نَبِيَّهُ وَلَا مَلَائِكَتَهُ»<sup>۲</sup>.

امام باقر علیه السلام در این حدیث می‌فرماید: بدا در برخی از اموری که قطعاً واقع می‌شود، در کار نیست؛ زیرا محتوم و کائن است. و به مرحله وجود می‌رسد. قسم دوم اموری که موقوف هستند. موقوف یعنی معلق و مشروط بودن به شرط؛ یعنی وقوع این کار موقوف و مشروط به انجام دادن این کار است. اگر نماز شب خواندی، خدا روزی‌ات را وسیع می‌کند، اگر نه، نه. کمک کردن به مردم باعث می‌شود خداوند مقام را بالا ببرد. به عبارت دیگر مقدر نشده است که بی‌جهت مقام کسی بالا برود؛ بلکه رفعت مقام هرکسی در اجتماع به یاری مردم و دستگیری از خلق خدا به نحو شرطیت، منوط است.

بنابراین موقوفه یعنی آن اموری که معلق است و شرط دارد و شرط آن، عمل انسان‌ها است. صدوق در کتاب توحید، خبر حسن بن محمد نوفلی را در ضمن یک روایت مفصل، از امام رضا علیه السلام و او از

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (دارالکتب الاسلامیه)، ج ۱، ص ۱۴۷، ح ۸ و [چاپ دارالحدیث]، ج ۱، ص ۳۶۰، ح ۹.

۲. نک: عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۱۷، ح ۶۵.

اجداد بزرگوارش نقل می‌کند. در آن حدیث، بدا را مفصل معنی می‌کند. راوی از امام علیه السلام سؤال می‌کند پدران شما درباره بدا چه گفته‌اند؟ امام رضا علیه السلام در آن حدیث، بدا را مشروح معنی می‌کند.<sup>۱</sup>

تا اینجا روایت صحیح‌ه فضیل سه نوع علم را برشمرد: یکی علمی که نزد حق و مختص خود حق است. ویژگی این قسم بدپذیری است [براساس آنچه از روایت بعدی استفاده می‌شود؛] مانند زمان قیام قیامت، یا علم به زمان ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، که علم به آن دو مختص به حق و در اختیار هیچ کس نگذاشته است.

قسم دوم علمی است که خدا به‌گونه قطعی در اختیار فرشتگان، پیامبران و اوصیاء پیامبران گذاشته و وعده وقوع حتمی آنها را داده است که در این قسم، بدا راهی ندارد.

قسم سوم آن علمی است که خدا در اختیار پیامبران و فرشتگانش می‌گذارد؛ اما معلق به خواست خودش. می‌گوید: تو صله رحم بکن، اگر خدا بخواهد علم تو، یا عمر تو افزایش می‌یابد یا برای مثال اگر خدا بخواهد، رزق تو بیشتر خواهد شد. اینها معلق بر مشیت الهی است؛ لذا از همین جا سر عدم اجابت این دعاهایی که مردم می‌گویند ما فلان دعا را خواندیم ولی هیچ اتفاقی نیفتاد، روشن می‌شود. فردی یک حاجتی داشته است و برای رسیدن به آن، دست به دعا و ذکر و ورد و نذر شده است و ختمی برداشته ولی به جایی نرسیده است؛ پس از آن هم دم از بی‌اعتقادی می‌زند. در پاسخ این قبیل افراد باید بگوییم و بپرسیم چه کسی گفته است قطعاً و مسلماً مشکل تو حل می‌شود؟! وظیفه ما دعا خواندن است لیک حل شدن، جزمی و قطعی نیست. إن شاء الله حل می‌شود و قطع و جزم در کار نیست. آن کسی که به تو دعا داد و گفت بخوان مشکلت حل می‌شود حتماً سر به سرت گذاشته، یا جاهل بوده است؛ چون قطع و جزمی در کار نیست؛ بنابراین، اگر خدا بخواهد حل می‌شود، یعنی در این موارد بدا هست. در این قسم خدا گفته است اگر من بخواهم فلان موضوع واقع می‌شود و بعد از آن اگر اراده نکرد، واقع نخواهد شد. مثالش را مثل برخی از علائم ظهور، ذکر کردم که بسیاری از علائم ظهور تا امروز واقع شده است؛ اما برخی از آنها قطعی نیست و حتی در روایات وارد شده است که احتمال دارد واقع نشود. اکنون روایت‌های راهنمای به قسم سوم از علوم را که بدا در آن راه دارد، متذکر خواهیم شد.

در کافی کلینی معتبره‌ای را از حمران نقل می‌کند: «... عن حمران، عن أبي جعفر عليه السلام قال: «سألته عن قول الله عز وجل «قَضَىٰ أَجْلاً وَأَجْلاً مُّسَمًّى عِنْدَهُ»، قال: هما أَجْلاَنِ: أَجْلٌ مَّحْتَمٌ وَأَجْلٌ مَّقْوَفٌ»<sup>۲</sup>.

سائل پیرامون اجل پشت سر گذاشته و اجل مسمای نزد خدا می‌پرسد. امام علیه السلام در پاسخ می‌فرماید: دو اجل وجود دارد؛ یکی اجلی که برای آن قضا است و برایش قضای الهی تقدیر شده، دو دیگر

۱. نک: صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، کتاب التوحید، ص ۴۵۴-۴۴۱.

۲. نک: کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (چاپ دارالکتب الاسلامیه)، ج ۱، ص ۱۴۷، ح ۴ و (چاپ دارالحدیث)، ج ۱، ص ۳۵۸، ح ۵.

اجل مسمّا. به دیگر عبارت، دو تقدیر و دو اجل وجود دارد؛ یکی محتوم و دیگری موقوف. اجل محتوم؛ یعنی اجل حتمی و این همان اجل مسمّای حتمی است. اجل محتوم کسی در سن نود سالگی است و یک ثانیه از نود سال نمی گذرد. قرآن می فرماید: «إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»<sup>۱</sup>.

دومین قسم، اجل موقوف می باشد که بر اموری متوقف است. عمر افراد و مقدار کم و زیاد آن موقوف به انجام دادن گناه، یا ترک آن است؛ اگر فردی فلان گناه را انجام داد در سی سالگی جنازه و تابوتش را بلند می کنند ولی اگر پاکدامنی پیشه کرد، اجل سی سالگی را رد می کند. آن اجل سی سالگی اجل معلق است و اجل قضایی و به عبارت دیگر موقوف است. این را رد می کند و به اجل پنجاه سالگی می رسد. در پنجاه سالگی هم یک اجل داریم و آن اجل بدین جهت است که اگر صله رحم کرد عقب می افتد؛ اگر در پنجاه سالگی و قبلش صله رحم کرد، اجل پنجاه سالگی اش هم عقب می افتد؛ چنانچه قطع رحم کرد، در پنجاه سالگی جنازه اش را بلند می کنند. هرکسی ممکن است چندین اجل داشته باشد و این همه تقدیر شده است؛ البته مشخص است که هر کدام را تا آخرین آن به یک نوعی می تواند رد کند؛ ولی آن اجل آخرین را به هیچ وجه نمی شود رد کرد. آن اجل آخرین، همان اجلی است که باید پیاده شود؛ یعنی آخر خط است، اما کدام آخر است، ما نمی دانیم؛ اما با همان اجل نخستین ممکن است کارش تمام شود و برای بدا در آخرین اجل راهی نیست.

برای ارائه شاهد، روایت دیگری از تفسیر قمی نقل خواهم کرد. وهابیان از کتاب تفسیر قمی خیلی بدشان می آید و مرحوم آیه الله آقای سید محمدباقر موحد ابطحی قدس سره تفسیر قمی را تجدید چاپ کرد که حدیث منظور خودم را از همین چاپ نقل خواهم کرد. عبّاشی همین روایت را در تفسیر خود نقل فرموده است، لیکن مرسل است؛ ولی خبر قمی سه ویژگی دارد، چون قمی هم مقدم است و هم مسند و افزون بر اینها سندش هم صحیح است؛ بر این اساس، خبر را به صورت کامل نقل کرده، آنگاه آن را توضیح می دهیم:

«عن عبدالله بن مسكان، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إذا كانت ليلة القدر، نزلت الملائكة والروح والكتابة إلى السماء الدنيا فيكتبون ما يكون من قضاء الله تبارك وتعالى في تلك السنة فإذا أراد الله أن يقدم أو يؤخر، أو ينقص شيئاً أو يزيده أمر الله ملكاً أن يمحو ما يشاء ثم أثبت الذي أراد. قلت: وكلّ شيء عنده مثبت في كتابه؟ قال: نعم. قلت: فأى شيء يكون بعده؟ قال: سبحانه الله! ثم يحدث الله أيضاً ما يشاء تبارك الله وتعالى»<sup>۲</sup>.

برخی بر این عقیده اند که در شب قدر با وجود شب زنده داری و خواندن نماز صد رکعتی و دعاهای وارد شده، به خصوص جوشن کبیر، می توان مرتکب هر عمل ناشایستی شد؛ زیرا آنچه که باید در این شب مقلّد بشود، در قضای الهی مقلّد گردیده است و از آن پس انسان می تواند هر کاری را آزادانه مرتکب شود.

۱. سوره یونس، آیه ۴۹.

۲. نک: قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۶ و ۳۶۷.

در پاسخ باید بگوییم خداوند هرچه را بخواهد، می‌تواند محو یا اثبات کند؛ بنابراین اگر اعمال در سال آینده درست نباشد، آن چیزی که در شب قدر برایت رقم خورده است، پاک می‌شود و از چیزی بهره‌مند نخواهی شد. تا اینجا روشن شد که خدا در شب قدر به ملک دستور امحای آنچه را که بخواهد، صادر می‌کند؛ اما پس از این، به جای آن هر چیزی را که بخواهد دستور می‌دهد که ثبت شود. راوی از امام علیه السلام می‌پرسد: آیا همه چیز ثبت شده است؟ و امام علیه السلام می‌فرماید: آری! خدا همه چیز را می‌نویسد. پرسش دیگر راوی این است که اگر همه چیز ثبت می‌شود، پس از آن، چه چیزی رخ می‌دهد؟ امام علیه السلام در جواب می‌فرماید: درست است که همه چیز و همه امور تا سال آینده نوشته و ثبت می‌گردد؛ اما لوح، لوح محو و اثبات است و بستگی به کارهایتان دارد. اگر اهل نیکوکاری بودید و در محضرش بی‌ادبی نکردید، بیش از آنچه برایتان نوشته است به شما می‌دهد و در غیر این صورت، آن چیزی که برایتان نوشته شده پاک و محو می‌کند و چیزی را که می‌خواهد برای شما احداث می‌کند.

یک صحیحه دیگر از تفسیر قمی ذیل اولین آیه سوره دخان تا پایان آیه چهارم، نقل می‌کنم. در شب بیست و سوم ماه رمضان، خواندن این سوره استحباب دارد. سند این روایت صحیح است و البته سند را در آخر روایت ذکر می‌کند و می‌گوید: «حدثنی بذلک أبی عن ابن أبی عمیر عن عبدالله بن مسکان عن أبی جعفر و أبی عبدالله و أبی الحسن». مراد قمی این است که سند این روایت از من است که از پدرم روایت می‌کنم. بنابراین حدیث صحیح است که عبدالله بن مسکان آن را از امام باقر و امام صادق و موسی بن جعفر علیهم السلام نقل می‌کند. اکنون به توضیح و شرح چهار آیه اولیه این سوره باز می‌گردیم. قمی در تفسیر این آیات گوید: مراد از انزال، فرستادن قرآن است و ضمیر در «فیها» راجع به لیلۃ القدر است که خدا در آن شب به یکباره قرآن را به بیت المعمور نازل فرمود و آنگاه در ظرف بیست و سه سال بر رسولش نازل کرد؛ یعنی در شب قدر هر امری از حق و باطل و هرچه در آن سال رخ دهد، یا مشیتی و یا تقدیم و تأخیر اجل‌ها و روزی‌ها و بلاها و اعراض و امراض که باید روی بدهد و آنچه که باید کم یا زیاد بشود، در آن شب مقدر می‌شود و به عرض رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و پس از آن، به حضرت امیرمؤمنان علیه السلام و پس از او به امامان پاک و پاکیزه‌نهاد علیهم السلام تا وجود مقدس حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌رسانند و از برای آن بزرگواران مشیت و بدا و تقدیم و تأخیر را شرط می‌کنند.<sup>۱</sup>

خداوند هرچه را بخواهد جلو و هرچه را بخواهد به تأخیر می‌افکند؛ بدین معنی که مرگ و میرها از این رو که اجل محتوم و مسماً و قطعی نیست، عقب می‌افتد. روزی‌ها پس و پیش می‌گردد و بدین شکل که کسی گمان کند روزی‌اش تا قیامت وسیع و ثابت است و خدا بی‌وقفه به او می‌دهد، چنین نیست. کسی هم راه روزی‌اش تنگ است. بنابراین روزی برای افراد ثابت نیست؛ برای یک عده‌ای همیشه سوراخ

۱. نک: قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۹۰

روزی‌شان گشاد باشد. و لذا می‌بینید که عوض می‌شوند؛ یک فردی هیچ مالی نداشت، اما اکنون میلیاردر است و از سوی دیگر آن فرد میلیاردر ورشکست شد و رفت دنبال کار خودش. طبق این فرمایش، ارزاق هم تقدیم و تأخیر دارد. بلایا و بیماری‌ها و اعراض و آبروها هم قابل تحول است؛ آبروی چه کسی قرار است ریخته شود و از چه کسی بر خواهد گشت؟ خداوند هرچه را بخواهد کم و هرچه را بخواهد زیاد می‌کند و بی‌شک این لوح تقدیر را در اختیار رسول خدا و او در اختیار امام علی علیه السلام، می‌گذارد و او به امامان علیهم السلام می‌سپارد. از این واقعه روشن می‌شود که آخرین کسی که نگاه و امضا می‌کند، صاحب الزمان است که دست به دست به او منتقل می‌شود و خدا تقدیر می‌کند. باید گفت این تقدیرات جزو آن اموری است که بدا در آن راه دارد و قابل تغییر و کم و زیاد می‌باشد؛ البته تغییر آنها به این آسانی نبوده و به عملکرد ما بستگی دارد و برای نمونه، با دادن صدقه بلا دفع می‌شود.

سؤال این است که چه چیزی ادامه و استمرار پیدا می‌کند؟ اگر بنا است چیزی برود، خدا نگاهش می‌دارد که استمرار پیدا کند، و به آن کسی هم که عطا کرده، باز هم بیشتر می‌دهد. شاه‌کلید این بیان، آیه شریفه «وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ»<sup>۱</sup> است. آنچه که به مردم سود می‌رساند، بر روی زمین باقی می‌ماند. بنابراین اگر کسی باشد که سود و خیرش به مردم برسد، بداند جزء آنانی است که حالا حالا هست؛ ولی آن کسی که خیرش به مردم نمی‌رسد سرانجامش روشن است. برخی اگر متوجه سودی برای کسی بشوند فوراً در صدد از میان بردن آن برمی‌آیند. این قبیل افراد، بدانند جزء آن دسته از افرادی هستند که زود رفتنی هستند. بعضی‌ها خیرشان به اولاد خودشان و همسرشان هم نمی‌رسد، چه برسد به مردم؛ اینها بدانند ماندنی نیستند. بالعکس آنانی که خیرشان به مردم می‌رسد، خدا برکت را بر دست‌هایشان جاری می‌کند، نان در سفره مردم می‌گذارند و از آنان دستگیری می‌کنند. خدا خلقش را دوست دارد؛ «الخلق عيال الله»<sup>۲</sup>. بنابراین، اگر خواستی بمانی و خدا نعمت را برای تو همان‌گونه که گفته شده است پی در پی بفرستد، راهش همان آیه مذکور است. این آیه می‌فرماید: هر فردی که سودرسان باشد، مکت دارد و روی زمین باقی می‌ماند؛ اما آنانی که سودی به مردم نمی‌رسانند مثل کف روی آب دریا هستند، با آمدن موج فوری از بین می‌روند. اگر می‌خواهی هر نعمتی که خدا به تو از قبیل سلامتی، و آبرو و حیثیت و علم داده است بماند و استمرار داشته باشد، خیر خود را به مردم برسان. وصلی الله علی محمد وآله.

---

۱. بخشی از آیه هفدهم سوره رعد: ولی آنچه به مردم سود می‌رساند، در زمین باقی می‌ماند.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، ص ۱۶۴، ح ۶.

جلسه (۴)

۱۳۹۳/۳/۷

## أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

### بسم الله الرحمن الرحيم

بحث ما پیرامون موضوع مهم بدا بود. در قالب نکاتی چند، مطالبی را توضیح دادیم. تا اینجا دو نکته اساسی و بنیادین اعتقادی روشن شد: یکی اموری که خدا، پیامبر، امام و اولیا خبر قطعی و جزمی از آن داده‌اند که بدپذیر نیست؛ زیرا خداوند نه خودش را تکذیب می‌کند و نه پیامبران و اولیایش را. روایت این قسم را شرح و توضیح دادیم.

نکته دوم اموری است که از آنها به نحو بتّ و جزم و یقین خبر نداده‌اند؛ بلکه گفته‌اند مشروط به خواست خداوند، صورت واقعیت می‌پذیرند. به عبارت دیگر، اموری که به مشیت الهی منوط هستند - بدین معنی که اگر خدا بخواهد واقع می‌شوند و گرنه واقعیت نمی‌پذیرند - بدپذیر بوده و ممکن است وقوع یابند و یا اصلاً به واقعیت پیوند نخورند. پس از تقریر این مطالب با اتکاء بر آیات قرآن و احادیث امامان معصوم علیهم السلام، چند نکته قابل یادآوری است

### چند نکته مهم در مورد بدا

نکته اول این که عقل بدا را تأیید می‌کند. به دیگر سخن، بدا با این معنایی که خدا به اراده خودش، اشیاء را احداث و خلق کرده است، مشیت از صفات فعل است و ممکن است باشد یا نباشد و از سویی علم ازلی هم با مشیت الهی تنافی ندارد؛ بنابراین خداوند از همان ازل عالم به بدا بوده است و بدا از سوی علم ذاتی برخاسته و از روی جهل و نادانی نبوده است؛ از این رو می‌توان به عدم تنافی عقل و بدا معتقد شد و بدان اقرار کرد. خداوند جهان آفرینش را سیستماتیک آفریده است؛ یعنی یک سیستم و نظم و قانون خاصی را بر آفرینش و هستی حاکم کرده است. آفرینش مطابق این قوانین و بر مبنای این سنت‌ها جلو می‌رود. ولی خداوند لابلای این سنت‌ها و سیستم‌ها و قوانین آفرینش گرفتار و محبوس و زندانی نشده

است که نتواند برخلاف این سنت‌ها کاری انجام بدهد. اگر خدا اراده‌ای کند اگرچه خلاف سنت و قوانین آفرینش، قطعاً تحقق پیدا خواهد کرد. بنابراین، عقل هیچ‌گونه تنافی با بدا ندارد؛ بلکه آن را تأیید می‌کند.

**نکته دوم:** افزون بر عقل، نقل هم مؤید بدا است. خدا در آیه «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»<sup>۱</sup> می‌فرماید: هر روز به کاری است. مراد از یوم [=روز] روز به معنی معهود بیست و چهار ساعت شبانه روز نیست؛ بلکه به معنی آن و لحظه است؛ بدین معنی که هر لحظه در کاری است. خداوند در هر آنی در شأن و در کار است؛ یعنی در هر آن می‌تواند اراده‌ای داشته باشد و در آن دیگر اراده خودش را عوض کند. اراده حق قابل تغییر و حدوث است؛ بنابراین، بدا مطابق با لسان خداوند و قرآن کریم است و بدا مورد تأیید این کتاب آسمانی می‌باشد.

به بیان قرآن، یهودی‌ها می‌گویند دست خدا مغلول و بسته است: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ»<sup>۲</sup>. یهودی‌ها می‌گویند دست خدا بسته است و نمی‌تواند کار کند. او سیستم، سنت‌ها و قوانین را حاکم کرده است و خلاف سنت‌ها و قوانین نهادینه خودش هیچ کاری نمی‌تواند بکند و از عهده خدا هم کاری برنمی‌آید. این اعتقاد یهود است. دست داشتن یا نداشتن برای خدا معنی ندارد؛ پس مراد این است که قدرت الهی، دیگر به اینجا نمی‌رسد و نمی‌تواند به این نقطه برسد.

حق می‌فرماید: «غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ»: دستان خودشان بسته باد. «وَلَعْنُوا بِمَا قَالُوا»: و به دلیل آن حرفی که زدند لعنت شدند. «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ»: بلکه دو دست خدا مبسوط و باز است. گفتیم دست کنایه از قدرت است. وقتی قائل و معتقد شوید که دستش باز است و همه کار می‌تواند بکند؛ یعنی قدرت دارد که همه کاری انجام بدهد و این تعبیر قرآن، تعبیر کنایی است. بنابر فرمایش حق، دست قدرت خدا باز است و قدرت انجام هر کاری را دارد؛ از این رو «يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ»: هرگونه که بخواهد انفاق و بخشش می‌کند. نتیجه برخاسته از این دو نکته اساسی این است که: عقل، مؤید بدا است و بدا از مشیت قابل تغییر الهی سرچشمه می‌یابد؛ این از یک سو و از سوی دیگر علم ازلی با مشیت الهی تنافی ندارد و قرآن هم بدا را تأیید و امضا می‌کند.

**در تبیین نکته سوم باید بگوییم:** قول به بدا از توحید خالص ناشی می‌شود، توحید خالصی که تمام عالم و هستی - حدوداً و بقائاً - تحت سلطنت و قدرت الهی است. و مشیت خداوندی و اراده‌اش نافذ و جاری در همه چیز است؛ یعنی هرچه خدا بخواهد جامه واقعیت می‌پوشد. طبق توحید محض و خالص، بدا برای انسان‌ها حالت عبودیت و بندگی می‌آورد. کلینی در کافی حدیثی را از زراره به سند صحیح از یکی

۱. سوره رحمان، آیه ۲۹.

۲. سوره مائده، آیه ۶۴.

از دو امام بزرگوار امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل می‌کند: «قال ما عُبدَ اللهُ بشيءٍ مثلِ البداءِ»<sup>۱</sup>: خدا به چیزی همانند بدا عبادت نشده است؛ یعنی وقتی معتقد به بدا شدی، این اعتقاد موجب می‌شود که تو عبادت خدا را انجام دهی. فرض کنی الآن بیماری دارید و پزشکان او را جواب کرده‌اند. برای شفای این مریض مشغول ذکر و ورد و عبادت می‌شوید. وقتی کسی قائل به بدا شود؛ یعنی اعتقاد دارد که خدا اگر بخواهد، هم‌اکنون می‌تواند کار را اصلاح کند؛ منتهی انسان باید نظر خدا را مثبت و جلب کند. چگونه می‌توان نظر خدا را مثبت کرد؟ اگر جناب قاضی باشد، نظرش با پرداخت زیر سبیلی و رشوه مثبت و جلب می‌شود؛ اما نظر خدا را چگونه می‌توان مثبت و جلب کرد؟ با عبادت و اعتقاد به بدا، که در بیان امام معصوم علیه السلام بدان اشاره شده است، می‌توان به این امر دست یافت.

در بیان قول «لا جبر لا تفویض بل أمرٌ بین الأمرین» متذکر شدیم که مسئله بدا یکی از نتایج قائل شدن به «أمر بین الأمرین» است. با این عقیده قائل می‌شوید که اراده الهی بر جهان هستی حاکم است و این اراده با اعمال و رفتار من رابطه مستقیم دارد؛ اگر من صله رحم کردم، عمرم را افزایش می‌دهد و اگر با خویشان پیوندی نداشته باشم، در عمرم کاستی پدید می‌آید؛ پس رابطه متقابلی میان اعمال من و اراده الهی وجود دارد و من در اعمال خود اختیار دارم و تفویض در کار نیست، لکن اختیار هست. امانتدار و خوش خلق باشم، رزقم وسیع می‌شود. دستم ناپاک و آلوده باشد، رزقم کم می‌شود. بر این اساس اعتقاد به وجود رابطه متقابل میان اعمال ما و اراده الهی از اعتقاد به بدا نشأت می‌یابد و قول به بدا، از اعتقاد به مذهب صحیح در باب جبر و اختیار - أمر بین الأمرین - ناشی خواهد شده است.

**نکته چهارم:** مطلب حائز اهمیت دیگر اینکه، اعتقاد به بدا از توجه بنده به خدا و تضرعش به درگاه پروردگار و طلب اجابت دعا و قضای حوائج و مهماتش و انجام کارهای شایسته و دوری از گناهان، سرچشمه می‌گیرد. این گفته در صحیح هاشم بن سالم وارد شده است. کلینی آن را در کافی به نحو ارسال نقل کرده؛ ولی سند آن نزد صدوق صحیح است. عن أبي عبدالله عليه السلام: ما عَظَّمَ اللهُ بمثلِ البداءِ.<sup>۲</sup>

پس اعتقاد و ایمان به بدا از سه امر ناشی می‌شود، یکی توحید خالص و عقیده به اینکه همه چیز در اختیار خدا است، دوم از قول صحیح در باب جبر و اختیار و أمر بین الأمرین، سوم توجه بنده به خدا و درخواست همه نیازها از ذات باری تعالی و دوری از گناهان و درخواست از ذات باری تعالی، موجب حصول تعبّد بیشتر در بنده می‌شود. این سه امر می‌شود که عقیده به بدا در نهاد و روح آدمی ایجاد شود.

## برخی از مصادیق بدا

ذکر مصادیقی برای قصه بدا ضروری می‌نماید که تعدادی از آنها در برخی از روایات وارد شده

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۳۵۶، ح ۱.

۲. همان: ج ۱، ص ۳۵۷، ح ۲؛ و صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، توحید، ص ۳۳۳، ح ۲.

است؛ یکی از آنها صدور بدا در حق اسماعیل، پسر بزرگ امام صادق علیه السلام می‌باشد. گمان مردم این بود که اسماعیل بعد از امام صادق علیه السلام امام می‌شود. شبیه این قصه، درباره سید محمد، پسر امام هادی علیه السلام نیز نقل شده است. سید محمد در روز ۲۹ جمادی الآخری ۲۵۲ هـ ق از دنیا رفت و در شهر بلد، نزدیک سامرا دفن شد. خیلی از مردم به او اعتقاد دارند و برای روا شدن حوائج خود به زیارت قبر او می‌روند. مردم می‌پنداشتند، سید محمد پسر بزرگ امام هادی علیه السلام بعد از پدرش، امامت را به دست می‌گیرد. در روایات ما نسبت به این دو زاده معصوم بدا وارد شده است.

در کتاب زید نرسی عن عبید بن زراره عن أبي عبدالله عليه السلام قال: «ما بدا لله بداءاً أعظم من بداءٍ بدا له في إسماعيل ابني»<sup>۱</sup>: هیچ بدایی بزرگ‌تر از بدایی نبوده است که در حق پسر من، اسماعیل ظاهر شد. کتاب زید نرسی در ضمن اصول سته عشر [=اصول شانزده‌گانه] چاپ شده است. علامه عالی‌مقدار، مجلسی هم این روایت<sup>۲</sup> را نقل می‌کند. بنابراین، یک بدا در حق اسماعیل پدید آمد. مردم گمان می‌کردند که اسماعیل بعد از پدرش امام صادق علیه السلام به امامت می‌رسد، در حالی که اسماعیل در حیات پدر از دنیا رفت و خود امام صادق علیه السلام او را تشییع و در شهر مدینه دفن کرد. امام علیه السلام می‌فرماید این یک بدا و یک امری بود که برای مردم ظاهر شد.

روایت دیگر در مورد سید محمد پسر امام هادی علیه السلام است. کلینی در کافی روایتی نقل می‌کند. سند این حدیث صحیح است و دلالت بر امامت امام حسن عسکری علیه السلام دارد. به هر حال کلینی در حدیث هشتم این باب می‌فرماید:

محمد بن یحیی و غیره، عن سعد بن عبدالله، عن جماعة من بني هاشم منهم الحسن بن الحسن الافرطس: أنهم حضروا - يوم يوفى محمد بن علي بن محمد - باب أبي الحسن عليه السلام يعزونه، وقد بسط له في صحن داره والناس جلوس حوله - فقالوا: قدرنا أن يكون حوله من آل أبي طالب وبني هاشم وقربش مائة وخمسون رجلاً سوى موالیه وسائر الناس - إذ نظر إلى الحسن بن عليّ عليه السلام قد جاء مشقوق الجيب حتى قام عن يمينه، ونحن لا نعرفه، فنظر إليه أبو الحسن عليه السلام بعد ساعة، فقال: يا بني، أحدث الله عزّوجلّ شكرياً؛ فقد أحدث فيك أمراً». فبکی الفتی، وحمد الله، واسترجع، وقال: «الحمد لله ربّ العالمین، وأنا أسأل الله تمام نعمه لنا فيك، و «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»<sup>۳</sup> فسألنا عنه، فقيل: هذا الحسن ابنه - وقدّرنا له في ذلك الوقت عشرين سنة أو أرحح - فيومئذ عرفناه، وعلمنا أنه قد أشار إليه بالإمامة، وأقامه مقامه.<sup>۴</sup>

۱. نرسی، زید، أصل زید نرسی (در ضمن مجموعه الأصول الستة عشر من الأصول الأولية)، ص ۱۹۶.

۲. نک: مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۲۲، ج ۴۷، ص ۲۶۹.

۳. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (دارالکتب الاسلامیه)، ج ۱، ص ۲۲۶، ح ۸ و (چاپ دارالحدیث)، ج ۲، ص ۱۱۶، ح ۸.

در این جماعت از بنی هاشم حداقل یک ثقه هست، همه از بنی هاشمند و حسن بن حسن افضس توثیق ندارد؛ اما او یکی از آن جماعت و بنابراین روایت صحیح است. «أنهم حضروا»: این بنی هاشم خویشاوندان امام هادی علیه السلام، حاضر شدند. وقتی پسر امام هادی علیه السلام، محمد از دنیا رفت، آنان برای عرض تسلیت آمدند نزد امام هادی علیه السلام. محمد باب اَبی الحسن بود؛ یعنی واسطه امام هادی علیه السلام با مردم بود. بنی هاشم برای تسلیت و تعزیه آمدند خدمت امام هادی علیه السلام. در حیاط خانه فرشی پهن کرده بودند و مردم هم دور امام هادی علیه السلام حلقه زده بودند. اینهایی که گرد امام هادی علیه السلام در حیاط حلقه زده بودند صد و پنجاه تن از خاندان خود امام هادی علیه السلام بودند و افزون بر آنان، غلامان امام هادی علیه السلام و مردم هم بودند. امام هادی علیه السلام نشسته بودند، ناگاه فرزند امام، - حسن بن علی علیه السلام - وارد شد. امام حسن عسگری علیه السلام در حالی که لباس خودشان را چاک زده بودند وارد مجلس مصیبت برادرشان سید محمد شدند و سمت راست پدر خود، امام هادی که نشسته بودند، ایستاد.

ما این جوان را نمی‌شناختیم. امام هادی علیه السلام بعد از گذشت مدتی به امام حسن عسگری علیه السلام نگاهی کردند و فرمودند: ای فرزندم! شاکر خداوند باش، خدا در مورد تو یک امری را ظاهر و حادث کرد. جوان به گریه افتاد و خدا را ستود و حمد کرد و استرجاع فرمود؛ یعنی آیه شریف «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را خواندند و گفتند: ستایش از آن خداوند است، از خدا می‌خواهم نعمت وجود جنابعالی بر سر ما مستدام باشد؛ و به‌راستی که همه از خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم، برادر هم که از دنیا رفته است. ما پرسیدیم این جوان کیست؟ گفتند: این پسر امام هادی علیه السلام به نام حسن است. ما سن و سال وی را حدود بیست سال یا بیشتر تخمین زدیم. آن روز ما دانستیم که امام هادی علیه السلام غیر از سید محمدی که از دنیا رفته است، پسری دارند و او امام حسن عسگری علیه السلام می‌باشد. و از این عبارت‌ها: «وَعَلَّمْنَا عَنْهُ قَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ بِالْإِمَامَةِ» فهمیدیم، حضرت ایشان را به عنوان جانشین خودشان معرفی می‌کنند که این جوان امام بعد از من است.

این روایت از شیخ مفید در ارشاد و در همین باب کافی - حدیث دهم - و هم در اثبات الوصیة، اثر مسعودی، مشاهده می‌شود. آنها را در کنار این دو مصداق بدا می‌گذاریم، یکی نسبت به اسماعیل پسر امام صادق علیه السلام و یکی نسبت به سید محمد، پسر امام هادی علیه السلام.

مصداق سوم بدا: در بعضی از زیارات امامان معصوم علیهم السلام وارد شده است، از آن جمله در زیارت موسی بن جعفر علیه السلام که در آن عرض می‌نماییم: خدا برای تو بدا را پدید آورد<sup>۱</sup> و تو با این بدا به امامت رسیدی. آن بدا، برای اسماعیل، پسر بزرگ امام صادق علیه السلام بود. موسی بن جعفر علیه السلام پسر سوم امام صادق علیه السلام است و عبدالله افطح پسر دوم است. اسماعیل در زمان حیات پدر مُرد و عبدالله

---

۱. ابن قولویه، ابوالقاسم جعفر، کامل الزیارات، ص ۹۱۱، ح ۱ و کافی، ج ۴، ص ۵۷۸.

افطح ادعای امامت کرد؛ ولی عمرش کوتاه بود و دو ماه پس از پدر درگذشت و امامت موسی بن جعفر علیه السلام ظاهر شد. بنابراین اگر در زیارات می‌خوانید نسبت به موسی بن جعفر علیه السلام بدا حاصل شده است، مراد همین است. در زیارات امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام و در زیارت امام حسن عسگری علیه السلام هم می‌خوانید که خدا در حق شما بدا انجام داده است. بدا در حق امام حسن عسگری علیه السلام روشن شد که چه‌گونه با مرگ برادرش، سید محمد، پدید آمد و مردم دانستند که حضرت عسگری پس از پدرش امام شیعیان است.

### مراد از بدا در حق ائمه معصومین علیهم السلام

این بدایی که در حق این ائمه گفته می‌شود به چه معنی است؟ آیا بدین معنی است که امام نبودند، سپس به امامت رسیدند؟ ما روایاتی داریم که در آنها اسامی ائمه در عصر خود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خدا معلوم شده بود؛ یکی از آن روایات همان روایت معروف لوح فاطمه زهرا<sup>۱</sup> علیها السلام است. پیغمبر خدا یک لوحی را از بهشت به فاطمه زهرا علیها السلام دادند. روایت‌هایش به‌طور مفصل در کافی و دیگر کتب موجود است. در آن لوح اسامی دوازده امام به ترتیب از اولین تا آخرین آنان ثبت شده بود. وقتی در این لوح به فاطمه زهرا علیها السلام داده می‌شود، اسامی اسماعیل و سید محمد پسر امام هادی علیه السلام در آن دیده نشد. پس اسامی ائمه معصومین علیهم السلام از قبل مشخص و معین بود.

چه کسانی امامند؟ در روایتی آمده است که: «رجل دخل علی أمير المؤمنين»: یک مردی می‌آید مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام می‌ایستد و شهادت به امامت دوازده امام می‌دهد و از یکایک آنان به اسم نام می‌برد و می‌گوید: اولی تو هستی ای امیرالمؤمنین! بعد حسن بن علی، بعد حسین بن علی، بعد علی بن الحسین تا امام زمان علیهم السلام. این فرد در مقابل امیرمؤمنان می‌ایستد و به امامت ائمه اثنی عشر به همین ترتیب گواهی می‌دهد. وقتی آن مرد می‌رود، از امیرالمؤمنین علیه السلام می‌پرسند که او چه کسی بود؟ می‌گویند: «الخضر»<sup>۲</sup> او خضر، عبد صالح خدا بود؛ پس وقتی خضر در زمان امیرمؤمنان علیه السلام اسامی ائمه را می‌داند، روشن

---

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۵۲۷؛ نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبة، ص ۲۹؛ شیخ صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۰۸؛ شیخ صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۴۱؛ شیخ مفید، محمد بن محمد، الاختصاص، ص ۲۱۰؛ حلبی، تقی الدین ابوالصلاح، تقریب المعارف، ص ۱۷۸؛ شیخ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، الغیبة، ص ۹۳؛ شیخ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، أمالی، مجلس یازدهم، ج ۱۳، ص ۲۹۱، شماره ۵۶۶؛ طبرسی، امین الدین، إعلام الوری، ص ۲۲۵؛ طبرسی، ابومنصور، الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۷؛ دیلمی، شیخ حسن بن ابی الحسن، إرشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۹۰؛ علامه مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، ج ۹، ص ۱۲۰؛ امین، سید محسن، أعیان الشیعة، ج ۲، ص ۵۵؛ صافی، لطف‌الله، منتخب الأثر، ص ۱۳۳؛ نجفی، هادی، اندوخته خداوند، ص ۸۷ و... .

۲. برقی، احمد بن محمد، محاسن، ج ۲، ص ۳۳۲ و ۳۳۳، ج ۹۹.

می‌شود که امامت دوازده امام با همین نظم و ترتیبی که من و شما بدان اعتقاد داریم، از ابتدا معین و مشخص بوده است و از اول بنا بوده است که امام باشند؛ اما عامه مردم این واقعیت را نمی‌دانستند و جانشین امامی را که از دنیا می‌رفت، نمی‌شناختند که کیست؟ از این رو برخی از مردم پس از شهادت امام، متحیر بودند که امام چه کسی است؟ راوی می‌گوید من در کوچه‌های شهر مدینه دنبال امام بعد از امام صادق علیه السلام می‌گشتم. یک عده‌ای گفتند: نزد عبدالله افطح برو؛ که او پسر امام صادق علیه السلام و امام پس از او است. رفتم و دو مسأله از او پرسیدم، دیدم توان علمی پاسخ دادن به آنها را ندارد؛ لذا با تحیر آمدم بیرون و در کوچه‌های مدینه راه می‌رفتم، خسته شدم، یک جا نشستم، که به یکباره غلامی را دیدم که مرا با اسم صدا می‌زند و می‌گوید یا شو فلانی، یونس بن عبدالرحمن یا شو، امام تو را صدا زده‌اند. به دنبال غلام به راه افتادم. مرا به درب خانه موسی بن جعفر علیه السلام برد، هنوز من وارد نشده موسی بن جعفر علیه السلام از داخل اتاق صدا زدند: «إِلَيَّ فَأَنَا حِجَّةُ اللَّهِ»: کجا می‌خواهی بروی؟ اینجا باید بیایی. وارد شدم و سلام عرض کردم و فهمیدم امام بعد از امام صادق علیه السلام کیست.<sup>۱</sup>

براساس این گفته‌ها و روایات معلوم می‌شود که غالب مردم این را نمی‌دانستند. لوح فاطمه زهرا علیها السلام و گواهی خضر بود؛ اما عامه مردم اطلاعی نداشتند و فکر می‌کردند جانشین امام، پسر بزرگ امام است؛ این پندار مردم است. مردم گمان می‌کنند پسر بزرگ امام، اسماعیل، بعد از پدرش امام است. سید محمد، پسر بزرگ امام هادی است و مردم فکر می‌کنند پس از پدر، سید محمد امام است. این تصور مردم است. منتهی بعد اینکه این دو بزرگوار، هم اسماعیل پسر امام صادق علیه السلام هم سید محمد پسر امام هادی علیه السلام در زمان حیات پدرانشان از دنیا می‌روند، مردم می‌فهمند آن تصویری که داشتند صحیح نبوده است؛ پس این یک تصویری است که مردم داشتند. بدا اینجا به معنای «ظَهَرَ» است. شما در زیارت موسی بن جعفر علیه السلام می‌گویید در امامت شما، بدا صورت گرفت؛ یعنی امامت شما بعد از مرگ برادران اسماعیل، ظاهر شد. پس از مرگ سید محمد بر مردم ظاهر شد که او امام نبوده و امام حسن عسگری علیه السلام امام بوده است. ظهورش برای مردم در آن وقت است، چرا؟ به این دلیل که امامت در دو برادر جمع نمی‌شود. هیچ دو برادری نیستند که امام بشوند مگر امام حسن و امام حسین علیهما السلام. برای مثال اگر مردم فکر می‌کردند اسماعیل امام است، به دلیل این بود که قائل به امامت یکی از پسرهای امام صادق علیه السلام بودند، نه دو تا؛ چون دو برادر در یک عصر نمی‌توانند امام باشند. مطابق همین ملاک، بطلان امامت جعفر کذاب معلوم می‌شود. بنابراین، اصل کلی این است که امامت در دو برادر جمع نمی‌شود مگر در امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام. این ملاک را مردم می‌دانستند؛ اما طبق پندار خودشان، امامت از آن پسر بزرگ امام است؛ ولی پس از مرگ پسر بزرگ، به اشتباه خود پی می‌بردند.

---

۱. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۷۳ و ۷۴.

از این رو این سؤال مطرح می‌شود که دو برادر مثل امام حسن و امام حسین علیهما السلام امامت را از چه کسی تلقی می‌کنند؟ به عبارت دیگر امام حسن علیه السلام امامت را از چه کسی تحویل می‌گیرند؟ روشن است که از پدرشان امیرالمؤمنین علیه السلام دریافت می‌کنند. امامت از چه کسی به امام حسین علیه السلام منتقل می‌شود؟ از پدرشان امیرالمؤمنین علیه السلام؛ لذا در زیارات امام حسین علیه السلام هیچ کجا وارد نشده است که: «السلام علیک یا وارث الحسن» و این بدین معنی است که تلقی امامت امام حسین علیه السلام از پدر است و نه از برادر. کسی امامت را از برادر تحویل نمی‌گیرد. «الحسن و الحسين امامان»<sup>۱</sup>، منتها امامت امام حسین علیه السلام از پدر به امام حسین علیه السلام انتقال یافته است. با بررسی زیارت‌های امام حسین علیه السلام خواهید دید یک جا خطاب «السلام علیک یا وارث الحسن» را درباره امام حسین علیه السلام پیدا نمی‌کنید؛ چون امامت از پدرشان امیرالمؤمنین علیه السلام بدو رسیده است؛ اما «السلام علیک یا وارث امیرالمؤمنین» داریم. بنابراین، یک کبرای کلی مرتکز در اذهان شیعه بوده است که شیعه گمان می‌کرده‌اند پسر بزرگ امام بعد از پدرش به امامت می‌رسد؛ لذا گمان کردند اسماعیل و سید محمد جانشین امام صادق و امام هادی علیهما السلام هستند؛ ولی با مرگ آن دو به اشتباه خود پی بردند. تا این جا قصه بدای امامت دو امام روشن شد. قصه امامت امام جواد علیه السلام از اموری است که واقع شده است. امام جواد علیه السلام بنابر قول مشهور تک پسر امام رضا علیه السلام هستند و به حسب مشهور، امام رضا علیه السلام فقط یک پسر داشته است. بدا نسبت به امام جواد و امام هادی علیهما السلام چگونه پدید آمد؟

بدا را به چند وجه می‌توان معنی کرد: یکی اینکه این بدا برای این دو، یعنی امام جواد و امام هادی علیهما السلام، همان بدای در حق موسی بن جعفر علیه السلام است. به دیگر سخن این بدا از امام کاظم علیه السلام، به فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام هم می‌رسد. بدین معنی که وقتی مردم فهمیدند موسی بن جعفر علیه السلام امام است، خود به خود فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام هم امام هستند. بنابراین بدای در حق موسی بن جعفر علیه السلام بدای در حق اولاد موسی بن جعفر علیه السلام هم محسوب می‌شود. دو امام یعنی امام جواد محمد بن علی و فرزندش علی بن محمد امام هادی علیهما السلام، هر دو امامانی هستند که در سن طفولیت و در سن هشت سالگی به امامت می‌رسند. امام جواد علیه السلام در هشت سالگی امام می‌شوند. سال یکصد و نود و پنج ولادت امام جواد رخ داد و شهادت امام رضا علیه السلام به سال دویست و سه واقع شد؛ بنابراین امام جواد در هشت سالگی به امامت می‌رسند. امامت نوجوان هشت ساله برای مردم سخت بود. نشستن یک نوجوان هشت ساله به جای شخصیت بی‌مانند علی بن موسی رضا علیه السلام عالم آل محمد

۱. اشاره دارد به فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود: «الحسن والحسين إمامان قاما أو قعدا». حسن و حسین، هر دو امام هستند چه قیام کنند یا دست از قیام بردارند. نک: مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحارالأنوار، ج ۱۶، ص ۳۰۶ و ج ۲۱، ص ۲۷۹ و ج ۳۵، ص ۲۶۶ و ج ۳۶، ص ۲۸۸ و ۳۲۵ و ...

علیه السلام امری غریب و عجیب است؛ نشستن بر جای امامی که هرگاه دانشمندان با ایشان مناظره می‌کردند، همه شکست می‌خوردند. اکنون این نوجوان هشت ساله می‌خواهد بنشیند جای آن شخصیت که همه در مقابل او تعظیم می‌کردند. واضح است که این امر کمی سنگین و پذیرفتن آن مشکل است؛ از این رو روایتی در بحارالانوار نقل شده است: یکی از شیعیان برای دیدن امام جواد علیه السلام به مدینه آمد. به زعم و عقل خودش اسباب بازی برای حضرت خرید و به خدمت امام با آن سن و سال رسید. می‌گوید خانه امام شلوغ بود؛ لذا صبر کردم تا همه رفتند و امام جواد علیه السلام هم به اندرون رفتند. من نشسته بودم که خادم آمد و گفت چه کار داری؟ گفتم: می‌خواهم آقا را ببینم. گفت: پا شو بیا. می‌گوید: آمدم خدمت امام جواد علیه السلام و سلام عرض کردم. می‌خواستم اسباب بازی‌ای را که توی آستینم پنهان کرده بودم. به امام علیه السلام بدهم، که به یکباره غضب‌آلود به من نگاه کردند و گفتند: تو گمان می‌کنی امام مشغول لهو و لعب می‌شود. با این سخن امام، خجالت کشیدم و اسباب بازی را از آستینم درنیاوردم.<sup>۱</sup> این آقازاده هشت ساله می‌خواهد بنشیند جای امام رضا علیه السلام که خلیفه وقت به او تعظیم می‌کند و بدو احترام می‌گذارد. مقام امام رضا علیه السلام و بزرگی و عظمتش برای مردم ظاهر شد. ممکن است مقامات بعضی از ائمه این ظهور و بروز را نداشته؛ اما بزرگی و عظمت حضرت رضا علیه السلام ظاهر شد. همه ائمه ما عالم هستند؛ اما این صفت یعنی عالم خاندان آل محمد علیهم السلام بودن، خطاب به امام رضا علیه السلام وارد شده است؛ چون عالمیت وی ظاهر شد. اکنون پس از این چنین امامی با این خصوصیات برجسته، نوجوان هشت ساله‌ای می‌خواهد جای پدر بنشیند و این بر مردم سخت است. یونس بن عبدالرحمان می‌گوید: خبر شهادت امام رضا علیه السلام که به مدینه رسید، ما چند نفر بودیم که دور هم گرد آمدیم و گفتیم پسر امام علیه السلام بچه است و ما باید مراقب امور باشیم و کار را اداره کنیم تا بزرگ شود. از این جهت با تقسیم کار هر کاری را به کسی واگذار کردیم. قرار بر این شد که یونس بن عبدالرحمان سؤالات فقهی مردم را جواب بدهد تا پسر بزرگ بشود. آن وقت یکی از اصحاب می‌گوید: آمد دستش را انداخت به گردن من و من را گذاشت به دیوار و گفت: ای یونس! تو گمان می‌کنی داستان امامت داستان درس و بحث رفتن است؟ که امام برود درس بخواند تا چیز بفهمد؛ امامت یک موهبت الهی و مبنی بر خواست خدا است؛ اگر اراده کند آن را به بچه هشت ساله وامی‌گذارد و به پیرمرد هشتاد ساله اعطا نمی‌کند.<sup>۲</sup> از این جهت می‌بینیم که علی بن جعفر عریضی، فرزند امام صادق علیه السلام و عموی امام رضا علیه السلام با کِبَر سن و مقام فقاوت و کرسی درس، وقتی امام جواد نوجوان علیه السلام را در مسجد مدینه می‌بیند، به احترام او به پا می‌خیزد و دست وی را می‌بوسد و با حضور او، روی زمین نمی‌نشیند. بزرگان، مشایخ و پیرمردان به علی بن جعفر می‌گفتند: تو خودت پیرمردی و پسر امام صادقی، و با این حال به این نوجوان هشت ساله احترام می‌گذاری، به استقبال او به جلو می‌دوی و دستش را

۱. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۵۹.

۲. همان: ص ۹۹، ح ۱۲.

می‌بوسی! در پاسخ به این سخنان می‌گفت: خدا این ریش سفید را مستحق امامت ندانست؛ اما این آقازاده کوچک را مستحق امامت دانست، به همین دلیل دست او را می‌بوسم.<sup>۱</sup> بنابراین پذیرش امامت این نوجوان به مردم و حتی خواص سخت بود؛ برای همین امر، امام علیه السلام خیلی معجزه می‌کردند، چون عقل مردم به چشمشان است. مردم نه علوم امام رضا علیه السلام را می‌فهمیدند و نه مناظره او را با بزرگان یهود و نصارا و زرتشتی‌ها و صائبین، اما چون چشم ظاهرین داشتند، معجزه‌ها و کرامات را می‌دیدند؛ لذا معجزه‌های زیادی از آن حضرت ظاهر شد و این است سرّ این امور تا مردم ببینند و امامت وی را بپذیرند. قصه امام هادی علیه السلام هم همین‌طور است. وی به سال دویست و دوازده زاده شدند. پدرش در سال دویست و بیست به شهادت رسید؛ بنابراین امام هادی علیه السلام در هشت سالگی به امامت می‌رسند. این امر برای مردم مشکل بود، ولی دیگر مشکلش کمتر بود، چرا؟ چون پدر امام هادی علیه السلام در هشت سالگی به امامت رسید و مردم امامت امام هادی علیه السلام را راحت‌تر توانستند قبول کنند. سرّ امامت این دو امام در خردسالی، امامت امام زمان علیه السلام است تا وقتی که امام زمان علیه السلام در پنج سالگی با شهادت پدرشان به امامت می‌رسند، کسی مناقشه و اشکال نکند که مگر ممکن است بگوید بچه پنج ساله امام شود؟! بنابراین مطالب، این‌گونه می‌توان بدا را در حق امام جواد و امام هادی علیهما السلام معنا کرد و آن اینک: بدای پدید آمده در حق امام کاظم علیه السلام، به فرزندان وی هم سرایت می‌یابد.

## نتیجه این مقال

از آنچه گذشت به خوبی ظاهر می‌شود که اندیشه بدا یک اندیشه توحیدی است که از کتاب و سنت اخذ شده و اشکالات و اعتراضات مخالفان شیعه به بدا وارد نیست.

هذا تمام الکلام فی باب البداء.

والحمد لله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلى الله على محمد وآله الأئمة الطاهرين المعصومين.<sup>۲</sup>

---

۱. خسروی، موسی، زندگانی حضرت امام موسی کاظم (ترجمه جلد ۴۸ بحارالانوار)، ص ۲۶۷.  
۲. آخرین تصحیح این دروس در ساعت آخر روز جمعه ۲۵ ذی القعدة الحرام ۱۴۳۸ برابر با ۲۷ مرداد ۱۳۹۶ در شهر مکه مکرمه در جوار بیت الله الحرام به دست بنده عاصی هادی نجفی شرف انجام پذیرفت و الحمد لله علی ما أنعم وله الشکر علی ما ألهم.

## منابع و مأخذ

قرآن کریم

### منابع فارسی

- ۱- توسی، ابوجعفر محمد بن حسن، امالی، مترجم: صادق حسن‌زاده، تهران، انتشارات اندیشه هادی، ۱۳۹۳، چاپ دوم.
- ۲- سعدی، مصلح‌الدین، گلستان، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۴، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چاپ چهارم.
- ۳- زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی معنوی (دفتر اول)، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۸، چاپ سی و یکم.
- ۴- عبدالجلیل، ج. م، تاریخ ادبیات عرب، ترجمه: آ. آذرنوش، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶ش، چاپ سوم.
- ۵- علوی، سید احمد، تقویم الإیمان و شرحه کشف الحقائق، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۷۶، چاپ اول.
- ۶- قضاعی، محمد بن سلامة، شرح فارسی شهاب الأخبار، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱، تصحیح و تحقیق: جلال‌الدین حسینی ارموی، چاپ اول.
- ۷- مجلسی، محمدباقر، زندگانی حضرت امام موسی کاظم (ترجمه مجلد ۴۸ بحار الأنوار)، ترجمه موسی خسروی، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۶ق، چاپ دوم.
- ۸- نجفی، هادی، اندوخته خداوند، ترجمه: جویا جهانبخش، تهران، حروفیه، ۱۳۸۲، چاپ اول.

### منابع عربی

- ۱- ابن ابی فراس، ابی الحسین ورام، مجموعه ورام، قم، مکتبة الفقیه، ۱۴۱۰ق، الطبعة الأولى.
- ۲- ابن قولویه، ابوالقاسم جعفر، کامل الزیارات، مترجم سید محمدجواد ذهنی تهرانی، تهران، انتشارات پیام حق، ۱۳۸۴، چاپ سوم.
- ۳- برقی، احمد بن محمد، المحاسن، تحقیق و تصحیح جلال‌الدین محدث، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱، چاپ دوم.
- ۴- جرجانی، سید شریف علی بن محمد، التعریفات، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۰، چاپ چهارم.
- ۵- الخوری الشرتونی اللبانی، سعید، أقرب الموارد فی فصیح العربیة والشوارد، تهران، دارالأسرة للطباعة والنشر، ۱۴۲۷ق، الطبعة الثانية.
- ۶- السیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، جمع الجوامع (الجامع الكبير فی الحدیث والجامع الصغير فی

- زوائده)، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٢١ق، تخريج و تعليق خالد عبدالفتاح شبل، الطبعة الأولى.
- ٧- شنيطى، محمدامين، أضواء البيان، بيروت، دارالفكر، ١٤١٥ق، بى چاپ.
- ٨- صدرالدين شيرازى (ملا صدرا)، محمد بن ابراهيم، شرح اصول كافي، تهران، بنياد حكمت اسلامى صدرا، ١٣٨٤ش، تصحيح و تحقيق و مقدمه: آية الله رضا استادى، چاپ اول.
- ٩- صدوق، ابوجعفر محمد بن على، الاعتقادات، قم، پیام امام هادى، ١٤٣٢ق، تحقيق و تعليق مؤسسة الإمام هادى، الطبعة الثانية.
- ١٠- صدوق، ابوجعفر محمد بن على، امالى، ترجمه: آية الله حاج شيخ محمدباقر كمرهائى، تهران، كتابخانه اسلاميه، ١٣٦٢ش، چاپ چهارم.
- ١١- صدوق، ابوجعفر محمد بن على، كتاب التوحيد، قم، انتشارات جامعه مدرسين قم، ١٣٩٨ق، الطبعة الثانية.
- طوسى، خواجه نصيرالدين، تلخيص المحصل (نقد المحصل)، بيروت، دار الأضواء، ١٤٠٥ق، الطبعة الثانية.
- ١٢- الطوسى، ابوجعفر محمد بن حسن، العدة فى أصول الفقه، قم، الناشر: المحقق، ١٤١٧ق، تحقيق: محمدرضا انصارى قمى، الطبعة الأولى.
- ١٣- العلوى، أحمد بن زين العابدين، شرح كتاب القيسات، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامى، ١٣٧٦ش، تحقيق: حامد ناجى اصفهانى، چاپ اول.
- ١٤- العياشى، محمد بن مسعود، تفسير العياشى، تهران، المطبعة العلمية، ١٣٨٠ق، تحقيق السيد هاشم رسولى المحلاتى، الطبعة الأولى.
- ١٥- قمى، على بن ابراهيم، تفسير القمى، قم، دارالكتاب، ١٤٠٤ق، تحقيق و تصحيح: طيب موسى جزايرى، چاپ سوم.
- ١٦- كلينى، محمد بن يعقوب، الكافى، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٦٣، تصحيح و تحقيق على اكبر غفارى، چاپ پنجم.
- ١٧- كلينى، محمد بن يعقوب، الكافى، تحقيق قسم إحياء التراث مركز بحوث دارالحديث، ١٤٣٠ق.
- ١٨- المتقى الهندى، علاء الدين على، كنز العمال فى سنن الأقوال والأفعال، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٥ق، تصحيح صفوة السقا، الطبعة الخامسة.
- ١٩- مجلسى، محمدباقر، بحار الأنوار، بيروت، ١٤٠٤ق.
- ٢٠- مخزومى، عمر بن أبى ربيعه، ديوان ابن أبى ربيعه، مصر، مطبعة السعادة، شرح محمد العنانى، ١٣٣٠ق.
- ٢١- مصطفى، ابراهيم و احمد حسن الزيات و حامد عبدالقادر و محمدعلى النجار، المعجم الوسيط، استانبول، دارالدعوة، بى تا، بى چاپ.

- ٢٢- ميرداماد، محمدباقر، نبراس الضياء وتسواء السواء فى شرح باب البداء واثبات جدوى الدعاء، قم، انتشارات هجرت و ميراث مكتوب، ١٣٧٤ش، تصحيح و تحقيق حامد ناجى اصفهانى، چاپ اول.
- ٢٣- نجفى، هادى، موسوعة أحاديث أهل البيت عليهم السلام، بيروت، دار إحياء التراث العربى، ٢٠٠٣م.
- ٢٤- نرسى، زيد، أصل زيد نرسى (در ضمن مجموعه أصول الستة عشر من الأصول الأولية)، قم، مؤسسة دارالحديث الثقافية، ١٤٢٣ق، الطبعة الأولى.